

۱

اوضاع سیاسی ماوراءالنهر در دوران اسلامی تا تشکیل دولت صفوی

### از ورود اسلام تا دوره مغولان

بعد از سقوط دولت کوشانیان، در این سرزمین، فرمانروایی واحد یا حاکمیت فردی که از جانب پادشاهی بیگانه منصوب شده باشد، وجود نداشته است. هر چند روایات تاریخی، از

تشکیل حکومت ساسانی در ماوراءالنهر حکایت دارند. در دوره اسلامی در آغاز فتوحات فقط حملاتی به ماوراءالنهر صورت می‌گرفت و فاتحان به مقر زمستانی خود در خراسان باز می‌گشتند. بنابر قول طبری، شاهزادگان محلی هر ساله در یکی از شهرهای مجاور خوارزم گرد آمده و با حل منازعات خویش برای عملیات جنگی علیه اعراب متحد می‌شدند.<sup>۲</sup> با انتصاب قتیبه بن مسلم باهلی در سال ۸۶ ق/ ۷۰۴ م به سمت والی خراسان، سلطه اعراب مسلمان در ماوراءالنهر بیش از گذشته استوار شد. قتیبه با بهره‌گیری از دوگانگی بومیان و اختلافات آنان از سمت شمال تا شاش و از جنوب شرقی تا کاشغر در مرز امپراطوری چین پیش رفت و در بخارا و سمرقند مساجدی ساخت.

با کشته شدن قتیبه در سال ۹۷ ق/ ۷۱۵ م بخش‌هایی از ماوراءالنهر از دست رفت. مشکلات اعراب در ماوراءالنهر با مداخله‌های ترکان پیچیده‌تر شد. در قرن ششم میلادی، خان‌های ترک، سراسر آسیای مرکزی را به تصرف خویش در آورده و امیدوار بودند با یاری دولت بیزانس، ساسانیان را تار و مار کنند؛ اما ضعف بیزانس مانع از اجرای این نقشه گردیده بود. دولت ترکان متلاشی و به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد.

قتیبه با استفاده از وضع دشوار ترکان آنان را از سغد بیرون راند. ترکان حاضر نبودند به آسانی از ماوراءالنهر بگذرند. تحریکات آنان همراه با شیوه حکومت امویان و افزون طلبی حکام آنان و اخذ باج و خراج، گاه عکس‌العمل‌هایی را موجب می‌گردید. زیرا از نو مسلمانان نیز خراج دریافت می‌کردند.\*

در زمانی که اختلاف‌های قبیله‌های عرب در خراسان و ماوراءالنهر شدت می‌یافت، بومیان غیر مسلمان از این هرج و مرج استفاده کرده، در برخی از نقاط نفوذ یافتند و ترکان نیز به موفقیت‌های مقطعی نائل گردیدند. اگر چه در این هنگام عباسیان با فعالیت‌های سیاسی خود در خراسان حکام اموی را به خود مشغول کرده بودند، نصر بن سیار توانست

---

\* برای جهت تفضیلی در این مورد به ترکستان نامه اثر بارتولد مراجعه نمایید.

به موفقیت‌هایی در ماوراءالنهر دست یابد. حمله‌های پی در پی به کانون ترکان، آنها را از حوضه سیردریا عقب راند و خطر صحرائشینان را موقتاً رفع کرد.

با روی کار آمدن عباسیان و هرج و مرج آغازین، ماوراءالنهر هم زمان با درگیری‌های داخلی، در معرض خطر عظیم دشمن خارجی نیز قرار گرفت. امپراطوری ترکان غربی در ترکستان ساقط شده بود، اما چینیان در صدد برآمدنند از سقوط ترکان استفاده کرده و قدرت خویش را در کشوری که از دیرباز با چین ارتباط داشت، استوار سازند، بنابر درخواست حکام محلی ماوراءالنهر، عباسیان لشکریان چین را شکست دادند. این جنگ اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، زیرا مشخص شد که کدام فرهنگ و تمدن - چینی یا اسلامی - می‌بایست در این سرزمین حکمفرما باشد. از این زمان رقابت در ماوراءالنهر میان چین و ایران شکل نوینی گرفت و چینیان به تحریک بومیان پرداختند. با استقرار ابومسلم خراسانی در ماوراءالنهر، حکام نواحی مختلف انتخاب شدند. به دلیل اهمیت خراسان، خلفای عباسی گاه فرزندان خود را به حکومت این سرزمین می‌فرستادند. بعد از عقب‌نشینی دولت ترکان و شکست چینیان در مرز ماوراءالنهر دو دولت تأسیس شد: بخش شرقی سیردریا (هفت آب) را قارلیغان در سال ۱۴۹ ق/ ۷۶۶ م در تصرف داشتند و در بخش سفلاهی سیر دریا یا سیحون دولت غزان تشکیل یافت.<sup>۳</sup>

در اوایل قرن سوم هجری ۲۰۶ ق/ ۸۲۱ م طاهر ذوالیمینین از طرف مأمون عباسی حاکم خراسان شد. او با حذف نام خلیفه، استقلال خویش را در برابر دستگاه خلافت بغداد اعلام داشت. سامانیان حتی پیش از طاهریان به قدرت رسیده بودند، ولی سمت آنان تنها مقامات حکومتی ماوراءالنهر و تابع والی خراسان بود. به این ترتیب که از طرف والی خراسان و بنابر میل مأمون خلیفه عباسی، نوح به سمت فرمانروایی سمرقند و احمد به همان سمت در فرغانه و یحیی به فرمانروایی شاش و الیاس به حکومت هرات منصوب شد.<sup>۴</sup> سامانیان نتوانستند حکومت خویش را در هرات استوار سازند. در اخبار خروج صفاریان در سیستان و ناحیه هرات، سخنی از سامانیان نیست. در عوض، سامانیان در ماوراءالنهر فرمانروایان موروثی آن سرزمین شدند. تابعیت کامل و نهایی ماوراءالنهر از

حکومت اسلامی نیز در همین دوران صورت گرفت. لیکن باید توجه داشت که طاهریان و سامانیان هنوز از تأیید و یاری دولت بغداد برخوردار بودند. بزرگان بومی ماوراءالنهر در دربار خلافت حضور داشتند و این امر نشان می‌دهد که در زمان طاهریان هنوز خلفا در امور آن منطقه دخالت داشتند.

طاهریان و سامانیان می‌کوشیدند حکومت و قدرت خود را استوار کرده و آرامش را در کشور برقرار سازند. بدین سبب با حمایت از طبقات پایین، از فرهنگ و ادب طرفداری می‌کردند. به طوری که فقیرترین کودکان روستایی به شهرها روی می‌آوردند تا تحصیل کنند.<sup>۵</sup>

صفاریان در پایان قرن سوم هجری کوشیدند تا حکومت خویش را به سوی ماوراءالنهر گسترش دهند. صفاریان بعد از استقرار حکومت خویش در سیستان، حدود حکومت خود را به دره کابل و سند و مکران بسط دادند و هرات و پوشنگ - زادگاه طاهریان - را تصرف کردند. در سال ۲۵۸ ق/ ۸۷۱ م یعقوب به فرمان خلیفه به ولایت بلخ و طخارستان منصوب شد. در مقابل قدرت فزاینده یعقوب، فرمان واگذاری خراسان و طبرستان و جرجان و ری و فارس و سالاری لشکر بغداد به وی واگذار شد.

مبارزه میان امیران عرب و حکام خوارزم به تقسیم این منطقه منجر شد: بخش جنوبی به انضمام شهر کاث در دست خوارزمشاهیان باقی ماند و بخش شمالی با شهر گرگانج در تصرف امیران قرار گرفت. میان این دو بخش برخوردهایی وجود داشت تا این که در اواخر قرن چهارم ۳۷۵ ق/ ۹۷۰ م امیران گرگانج متصرفات خوارزمشاهیان را مسخر ساختند و لقب ایشان به فاتحان رسید و درگیری‌ها پایان یافت. تجارت و بازرگانی با صحرانشینان اهمیت فراوانی داشت و خوارزمشاهیان بیشترین سود را از تجارت با آنان کسب کردند. بنابر قول اصطخری، رفاه و عمران سرزمین ایشان منحصراً مبتنی بر مناسبات بازرگانی با ترکان بوده است.<sup>۶</sup> کاروان‌ها از این نواحی به خراسان رهسپار می‌شدند. دولت ایلک خانان ترک به سیادت سامانیان پایان داد. از چگونگی تشکیل و تکوین دولت قراخانیان اطلاعات چندانی در دست نیست. بنا بر نوشته ابن اثیر، اسلام آوردن آنان را می‌توان در سال ۳۴۹

ق / ۹۶۰ م دانست.<sup>۷</sup>

در حیطة مناسبات سیاسى سامانیان و ترکان در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، سامانیان لشکری به دشت<sup>۸</sup> فرستادند تا ترکان را مطیع سازند. در سال ۲۹۲ ق / ۹۰۴ م لشکر بزرگی از ترکان به ماوراءالنهر حمله کردند، که در پی آن رانده شدند. دولت سامانی به نفوذ در سرزمین ترکان پرداخت. از سوی دیگر، صحرانشینان به مصنوعات کشور متمدن و با فرهنگ احتیاج داشتند. ولی از آن جا که قدرت سامانیان مانعی در غارت اجناس و مصنوعات مزبور بود، صحرانشینان به روابط تجاری با شهرهای مرزی روی آوردند.

دسته‌ای از غزان در بخشی از ماوراءالنهر که با روحیات صحرانشینی هماهنگ بود، با تعهد دفاع از مرزها در برابر مهاجمین مستقر شدند. شاخه دیگری از ترکمن‌ها تحت ریاست سلجوق، از هم قبیله‌های خویش در بخشهای سفلی سیر دریا جدا شدند. قراخانیان، ماوراءالنهر را تصرف کردند و نواحی جنوبی آمودریا در قلمرو حکومت سامانیان باقی ماند. در واقع، متصرفات سامانیان تقسیم شد. سامانیان برای حفظ خود با سبکتگین - که در غزنه امارت داشت و از غلامان آلپ تگین بود - متحد شده، به جنگ با مخالفان پرداختند. سبکتگین در هجوم قراخانیان پیمان صلحی با آنها منعقد کرد و سراسر حوضه سیردریا یا سیحون در محدوده قلمرو قراخانیان باقی ماند. سبکتگین فرمانروای مطلق جنوب آمودریا بود و امیران سامانی چندان نقشی نداشتند. با مرگ سبکتگین در سال ۳۸۷ ق / ۹۹۷ م و نصب بگتوزون به سپهسالاری خراسان، محمود می‌بایست از آن جا می‌رفت. لیکن محمود غزنه را در دست گرفت و در اندیشه ولایت خراسان بر آمد. او سپس وارث قلمرو دولت سامانیان در جنوب آمودریا گردید. بقایای حکومت سامانی در ماوراءالنهر بدست ایلک نصر قراخانی و محمود باقی ماند. محمود با فرمان خلیفه القادر بالله در خراسان بر تخت نشست. آمودریا مرز میان دو مملکت، مسیر حرکت اعلام گشت. هر چند قراخانیان به دست‌اندازی در خراسان پرداختند، اما در جنگ نهایی در سال ۳۹۸ ق / ۱۰۰۸ م در نزدیکی پل شرخیان شکست خورده و تهاجم آنان به

خراسان خاتمه یافت. تصرف خوارزم در سال ۴۰۸ ق/۱۰۱۷ م برتری محمود را در برابر قراخانیان مسلم کرد. محمود غزنوی با بهره‌گیری از اغتشاش قلمرو قراخانیان در سال ۴۱۶ ق/۱۰۲۵ م از طریق آمودریا راهی هندوستان شد. خلیفه در سال بعد منشور نواحی مفتوحه را برای محمود فرستاد. لذا محمود خود را جانشین حقیقی سامانیان و فرمانروای کل سرزمین شرقی معرفی کرد. بنابر نوشته گردیزی، محمود، قراخانیان را رعایای خویش نامید و واسطه ارتباط خلیفه با آنان بود.<sup>۹</sup>

خوارزم تحت اطاعت غزنویان بود. خوارزمیان و سلجوقیان در دوره سلطان مسعود متحد شده و نام سلطان غزنوی را از خطبه حذف کردند. اما قراخانیان بار دیگر با مسعود غزنوی متحد شدند، هر چند این مناسبات دوستانه باقی نماند.

سلجوقیان نیز از اوضاع نابسامان و درگیریهای قراخانیان و غزنویان و خوارزم بهره بردند و به تدریج قدرت یافتند. لشکرکشی ناموفق مسعود در سال ۴۳۰ ق برای سرکوبی سلجوقیان و جنگهای مکرر دیگر بر اهمیت آنان افزود. پیروزی پی در پی سلجوقیان در خراسان و پیکار دندانقان در سال ۴۳۱ ق/۱۰۴۰ م سلطنت غزنویان را در خراسان پایان داد.

در تاریخ ماوراءالنهر، دوران قراخانیان یعنی عهد نخستین دودمان ترک که مستقیماً در سراسر آن سرزمین حکم راندند، اهمیت بسیاری دارد. اما اخبار مربوط به آن، اندک و مختصر است و دگرگونی‌هایی که در نظام دوره سامانیان پدید آورده بودند، روشن نیست. تأسیس امپراطوری سلجوقی برای ماوراءالنهر نیز اهمیت داشت. زیرا خوارزم و خوارزمشاهیان نیز جزء امپراطوری مزبور بودند و ایشان که در قرن هفتم هجری، ماوراءالنهر را به زیر فرمان در آوردند، در آغاز، ولات دست نشانده سلجوقیان شمرده می‌شدند.

خوارزمشاهیان که در خدمت سلاجقه بودند، به حکومت خوارزم رسیدند. انوشتگین و سپس پسرش قطب‌الدین محمد از وفاداران سلجوقیان بودند. آتسز در سال ۵۲۱ ق/۱۱۲۷ م جانشین آنان شد. او مؤسس واقعی دودمان خوارزمشاهیان بوده است. آتسز صحرانشینان

همسایه را تابع خوارزم کرد، نیروی جنگی را با مزدوران ترک تقویت نمود و عملاً دولتی مستقل ترتیب داد. جانشینان وی نیز در همان جهت کار کردند و زمانی که به موانع غیر قابل رفع برخورد می‌کردند، به طور موقت از اجرا و تعقیب مقصود امتناع کرده و با به دست آوردن نخستین فرصت و امکان بدان باز می‌گشتند.

درگیری و شکست‌های سلجوقیان از قراختائیان در ماوراءالنهر به سود خوارزمشاهیان تمام شد. در اواسط قرن ششم هجری، خوارزمشاهیان از انحطاط قدرت سلجوقیان استفاده کردند، همانگونه که غوریان نیز از این ضعف استفاده کرده و سلطنتی مستقل تشکیل دادند و در خراسان رقیب خوارزمشاهیان شدند. در نهایت خوارزمشاهیان پیروز شدند و سپاهیان خلیفه را شکست دادند و علاوه بر خوارزم، غرب ایران را نیز در اختیار گرفتند. دشمنی میان عباسیان و خوارزمشاهیان از دلایل نابودی هر دو دودمان بوده است.

خوارزمشاهیان با حمایت و کمک قراختائیان بر رقبا پیروز شدند. اما با قدرتی که پیدا کرده بودند نمی‌توانستند تابع کافران قراختائی باشند. سلطان محمد خوارزمشاه به صحرائشینان دیگر یعنی قبچاقیان پیروز و متصرفات سغناق بر قلمرو دولت خوارزمشاه ضمیمه شد. سلطان محمد در لشکرکشی بر ضد قبچاقیان در دشت قرقرستان با لشکریان چنگیزخان درگیر شد (۶۱۷ ق/ ۱۲۱۵ م).

خوارزمشاهیان در اثر اختلافات داخلی دچار سستی بودند و مسائل درونی، بنیان آن دولت را تهی کرد. سرانجام نیز ضربه نهایی را از مغولان خوردند. بدین ترتیب ماوراءالنهر و سپس نقاط مرکزی ایران و بخش عمده‌ای از شرق، تحت حکومت مغولان در آمد. مغولان در سال (۶۱۷ ق/ ۱۲۲۰ م) بر ماوراءالنهر چیره شده و بر آن حاکمی گماشتند. گرگانج در مقابل مغولان مقاومت کرد و جوجی و جغتای، شهر را محاصره کردند. اما اختلافات آنان از موفقیت‌های بعدی جلوگیری کرد. جوجی بر آن بود که شهر ثروتمندی که از متصرفات اوست، مصون بماند. در نهایت با فرماندهی اوگتای شهر تصرف شد. در سال ۶۱۸ ق/ ۱۲۲۱ م مغولان از جیحون گذشتند و به تصرف این نواحی پرداختند. آنان به شهرهای، بلخ، طالقان و خراسان حمله کردند. پیکار قطعی در سال ۶۱۸ ق/ ۱۲۲۱ م در



کرانه سند اتفاق افتاد و خوارزمشاهیان شکست خوردند. چنگیزخان سپاهیانی برای تصرف شهرهای خراسان فرستاد. وی مرو، نیشابور و هرات را گرفت ولشکریانی به نواحی مختلف گسیل داشت. اما در سال ۶۲۲ ق/ ۱۲۲۵ م راهی مغولستان شد.

پسران چنگیزخان به اتفاق پدر به شرق بازگشتند، اما جوجی در متصرفات وسیع خویش باقی ماند. گرایش و کوشش بارز جوجی به منظور تأسیس دولتی مستقل که تابع مراکز امپراطوری نباشد، به برخورد و کدورت میان پدر و پسر منجر شد. چنگیزخان در صدد فرستادن لشکری برای سرکوبی جوجی برآمد لیکن در سال ۶۲۴ ق/ ۱۲۲۷ م خبر مرگ وی را دریافت کرد.

از اعقاب جوجی تا برقراری حکومت آنان به دست فرزندان ازبک خان در قرن دهم هجری پس از این سخن خواهیم گفت. اما شعبه جغتای از خاندان چنگیزخانی نیز در این سرزمین پهناور دولت‌های مقتدری تشکیل دادند. دولت جغتائیان به حیات خود ادامه داد و سرزمین‌های جوجیان و هلاکوئیان را مطیع ساخت. جغتائیان آخرین سلطنت مقتدر این خاندان یعنی دولت تیمور لنگ را بنیان نهادند.<sup>۱۰</sup> اندکی بعد، در اوایل قرن دهم هجری، دگرگونی قدرت در این نواحی شکل گرفت و با تشکیل پادشاهی ازبکان در ماوراءالنهر، تفوق شیبانیان از شعبه جوجی بر تیموریان از شعبه جغتای تحقق یافت.

### از استقرار مغول تا پیدایش دولت صفوی

#### ۱. مغولان در ماوراءالنهر

چنگیزخان در زمان حیات خود به هر یک از چهار پسرش یک «ولوس» یعنی تعدادی از قبایل یا یک «یورت» یعنی اقطاع ارضی و مساحتی از مرغزار که برای زندگانی شبنانی آن قبایل کافی باشد و یک «اینجو» یعنی درآمدی که متناسب با احتیاجات دربار و اطرافیان آنها باشد، داده بود. بنا بر سنن و حقوق مغولی که به فرزند ارشد، حکومت دورترین ایالات پدری را واگذار می‌کند، سرزمین‌ها و مناطق زیر جزو متصرفات خاندان جوجی قرار گرفت: دشت‌های واقع در مغرب «ایرتیش» یعنی سمی پالاتینسک، آق

مولینسک، تورگای و اورالسک، آواج و خوارزم اصلی (خیوه).<sup>۱۱</sup> پس از مرگ جوجی، این اراضی به پسران وی و به ویژه به دومین پسر او «باتو» واگذار شد.<sup>۱۲</sup> بر طبق وصیت‌نامه چنگیزخان، فقط چهارهزار نفر مغولی الاصل در خدمت باتو بود و مابقی لشکریان او از ترکان بودند. وجود قبیله‌های مختلف ترک باعث شد که خانات جوجی با سرعت بسیاری ترک شوند و خلق و خوی ترک در آن جا رسوخ یابد. یکی از برادران باتو موسوم به «آورده» - فرزند ارشد آن خاندان محسوب می‌شد - قزاقستان کنونی را به عنوان تیول و اقطاع مالک شده و با دنیای شهرنشینان در تماس قرار گرفت. آخرین جانشین آورده موسوم به «توقتمش» در سال ۷۷۶ ق/ ۱۳۷۶ م شهرهای سنغاق و اترار را تصرف کرد. خانات باتو در تاریخ بنام خانات قبچاق و «التون اردو» یا اردوی زرین شناخته شده و خانات آورده بنام «آق اردو» یا اردوی سپید نامیده شد. یکی دیگر از برادران باتو موسوم به «شیبان» که در سال ۶۳۹ ق/ ۱۲۴۱ م هنگام لشکرکشی به مجارستان خدماتی کرده بود، صاحب سرزمین‌های شمال اقطاعات آورده شد. این سرزمین در مشرق و جنوب شرقی اورال جنوبی قرار داشت. شیبانیان در دوره‌های بعد متصرفات خود را به سمت سیبری غربی گسترش دادند.<sup>۱۳</sup>

جنگهای اروپا که در آنها نمایندگان تمام شعبه‌های خاندان چنگیزخان شرکت داشتند، جملگی به نفع باتو پایان یافت. در نتیجه آخرین ترکان قبچاق محو و مضمحل شدند و شاهزاده‌نشین‌های روس نزدیک دو قرن، دست‌نشانده اردوی زرین ماندند. بین تاریخ خانات قبچاق و تاریخ سایر خانات چنگیزخان تفاوت عمیقی وجود داشت. زمانی که مغولان در چین و ایران با ملل مغلوب مانوس شدند و خصلت و خوی آنان را گرفتند، خانات قبچاق یعنی وارثان قبایل و اقوام ترک چنین نبودند و زندگانی ترکان بدون درخشندگی ویژه‌ای، ادامه یافت.

با مرگ باتو در سال ۶۵۳ ق/ ۱۲۵۵ م، خان بزرگ، منگوقان، سرتاق را به سمت خان قبچاق منصوب کرد. با مرگ سرتاق و اندکی بعد اولاقچی، برکا، برادر باتو، خان قبچاق شد و سلطنت برکا شکل دیگری به خانات قبچاق داد. تمایل وی به مذهب اسلام در

سیاست خارجی او مؤثر بود. بدین جهت با توجه به نکاتی که بارتولد دریافته است آغاز مسلمان کردن خانات قبیچاق را باید از نتایج همین سیاست خارجی دانست.<sup>۱۴</sup>

خان قبیچاق، از نابودی دستگاه خلافت به دست هلاکو شکایت داشت و استقرار هلاکو را در آذربایجان به منزله غصب و تجاوز به اقطاعات خاندان جوجی می‌دانست. در نهایت، خاندان جوجی به خاندان برکا در حدود قفقاز حمله‌ور شد و پیشروی هر دو آنها و به ویژه هلاکو به طرف شام و سوریه متوقف شد. نتیجه منازعات خاندان‌های چنگیزی - به ویژه هلاکو و برکا - آن شد که هلاکو دستور داد تمام تجار و کسبه قبیچاق مقیم ایران کشته شوند. برکا نیز فرمان به قتل رساندن کسبه و بازرگانان ایرانی مقیم قبیچاق را صادر کرد.

برکا، شهر «سرای» را بنا کرد و به پایتختی برگزید. برکا و جانشینان او به ویژه خانهای ازبک و جانی بیک، علماء و فقهای اسلام را به شهر سرای دعوت نمودند. حضور این علمای شافعی و حنفی باعث شد تا «دین اسلام در آن حدود رونق و وسعت بیشتری پیدا کند».<sup>۱۵</sup>

با مرگ برکا در سال ۶۶۴ ق/ ۱۲۶۶ م به ترتیب منگو تیمور، تو دامنگو، تولابوقا و سپس توقتای با کمک توقای بر تخت نشست.<sup>۱۶</sup> بعد از وی، ازبک که برادرزاده توقتای بود جانشین او شد (۷۱۳ - ۷۴۱ ق/ ۱۳۱۲ - ۱۳۴۰ م). تمایل مذهبی وی نسبت به اسلام، رؤسای مغول را آزرده کرد. بدین ترتیب او را از جانشینی توقتای، بر حذر داشتند. لیکن ازبک با نیروی نظامی بر تخت نشست و با تزویج شاهزاده خانم چنگیزی به زوجیت الناصر، از سلاطین مملوک، صمیمیت خود را با اسلام ثابت کرد. جانی بیک خان پسر و جانشین ازبک (۷۴۱ - ۷۵۸ ق/ ۱۳۴۰ - ۱۳۵۷ م) از هرج و مرج سقوط ایلخانان استفاده نمود، تا آرزوی دیرین خاندان خود را جامه عمل بپوشاند. لذا در سال ۷۵۶ ق/ ۱۳۵۵ م آذربایجان و تبریز را تصرف کرد و اشرف چوپانی را کشت. پسرش «بردی بیک» را نایب السلطنه در تبریز گذاشت و به دشت قبیچاق برگشت. بردی بیک پس از وقوف بر بیماری پدرش به دشت قبیچاق رفت و جلایریان آذربایجان را تصرف کردند.<sup>۱۷</sup>

بعد از دوران کوتاه پادشاهی بردی بیک (۷۵۹ - ۷۶۱ ق/۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ م) «ممای» قدرت را در اردوی زرین بدست گرفت. در اردوی سپید، توقتمش با کمک تیمور بر اروس غلبه کرد و سپس با بهره‌گیری از کشمکش اردوی زرین باریها، ممای را شکست داد و بر تخت خانی اردوی زرین نشست. بدین ترتیب وحدت متصرفات جوجی یعنی سرزمین‌های آق اردو و التون اردو را برقرار ساخت.

توقتمش با شکست دادن شاهزادگان روس و برقراری سیادت مغول، عظمت خانات قیچاق را برقرار کرد و حتی کوشید ماوراءالنهر و ایران را تسخیر کند. اما در ماوراءالنهر، تیمور فرمانروایی می‌کرد و توقتمش به یاری وی توانسته بود به اوج عظمت برسد. در سال ۷۷۶ ق/۱۳۷۶ م توقتمش برای قیام بر ضد اروس خان - فرمانروای اردوی زرین از تیمور کمک خواست. تیمور، شهرهای اترار و صبران و سغناق را به او داد و در نهایت توقتمش در اردوی سپید و اردوی زرین بر تخت نشست (۷۸۱ ق/۱۳۸۰ م).

با تصرف آذربایجان به دست تیمور، اتحاد آنان از هم پاشید زیرا توقتمش که اینک خود را وارث چنگیز می‌شمرد، دیگر برای تیمور اهمیت چندانی قائل نبود. هر چند تیمور در جنگ با خان قیچاق پیروز شد، لیکن از پیام وی که «رابطه ما پدر فرزندی است» چنین بر می‌آید که اصل مشروعیت خاندان چنگیزخانی هنوز مهم بوده است.

دوری تیمور از ماوراءالنهر و حملات اردوی سپید به این سرزمین موجب شد تیمور در صدد دفع آنان برآید. به رغم پیام‌های دوستانه توقتمش، تیمور مقرر سلطنت جوجی را تصرف کرد، خانات قیچاق را به دشمنان توقتمش واگذار نمود و به ماوراءالنهر بازگشت. لیکن توقتمش بار دیگر حکومت یافت و بر متصرفات تیمور تاخت.<sup>۱۸</sup> جنگ میان تیمور و توقتمش در فاصله سال‌های ۱۳۸۷ م تا ۱۳۹۸ م ادامه یافت تا سرنوشت امپراطوری مرغزاران مشخص شود. تیمور در سال ۷۹۱ پیروز شد. اما در نزاعهای درونی، قتلغ تیمور بر توقتمش پیروز شد و اطاعت تیمور را پذیرفت. مرگ تیمور مانع از حمایت توقتمش گردید و او سرانجام به دست شادی بیک - جانشین قتلغ تیمور - کشته شد (۸۰۹ ق/۱۴۰۶ م).

## ۲. تیموریان در ماوراءالنهر

تیمور در سال ۷۳۶ ق/ ۱۳۳۶ م در کش از بلاد ماوراءالنهر به دنیا آمد. در این هنگام، غزان سلطان خان از نسل جغتای خان پادشاه ماوراءالنهر بود. اندکی بعد، امیر قزغن از امرای غزان سلطان خان بر وی شورید و او را از میان برداشت. بعد از کشته شدن عبدالله فرزند امیر قزغن، در ترکستان و ماوراءالنهر هرج و مرج راه یافت و در هر شهری امیری علم استقلال برافراشت: امیر بیان سلدوز در سمرقند، امیر حاجی برلاس در شهر کش، امیر با یزید جلایر در خجند، اولجایوغاء سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان. تغلق تیمور، خان جغتائی، از این آشفتگی استفاده کرد و ماوراءالنهر را متصرف شد. حاجی برلاس نیز که از عهده پیکار برنیامد از کش به خراسان گریخت. در این زمان، تیمور، برای بیرون آمدن از گمنامی و جانشینی عمومی خود حاجی برلاس فرصت را مغتنم شمرد. او با درایت و شجاعت، مورد توجه تغلق تیمور (تو علقتمورخان) قرار گرفت و به حکومت کش منصوب شد.<sup>۱۹</sup> بنا بر نوشته شریف الدین علی یزدی، امیر تیمور گفته است که:

او خود را به قیمت هر بلائی که بر سرش نازل شود تسلیم خواهد نمود. او جان و عمر خود را فدای خیر و مصلحت عامه می‌کند نه اینکه مانند عم خود بگریزد و خاندان و قبیله و قوم خود را در معرض هلاکت و نیستی قرار دهد.<sup>۲۰</sup>

تغلق تیمور با فتح مجدد ماوراءالنهر، خواجه الیاس را بر آن نواحی گماشت و تیمور را مشاور او قرار داد. امیر تیمور، امیدوار بود که در دستگاه جغتائیان مقام اول را بیابد، لیکن در دستگاه خواجه الیاس مقام اولی به امیر بکجیک داده شد. بدین جهت تیمور راهی دستگاه امیرحسین بن امیر مسلا برادرزاده امیر عبدالله شد. او سرانجام در ماوراءالنهر سپاه جغتائی را شکست داد. بدین ترتیب در سال ۷۶۴-۵ ق/ ۱۳۶۳ م ماوراءالنهر از تصرف مغولان خارج شد لیکن مشروعیت سلطنت از طریق انتساب به خاندان چنگیزخان هنوز وجود داشت. به همین سبب کابل شاه، از خاندان چنگیزخانی را بر تخت نشانند، که البته جز نامی از او نبود. اما تا این حد مفید بود که الیاس خواجه پادشاه جغتائی حق مداخله در

امور ماوراءالنهر را نداشت.

با رهایی ماوراءالنهر، میان تیمور و امیرحسین نزاعی در گرفت که به گریز تیمور به سمت خراسان منجر شد. امیرحسین که حکومت بلخ و قندوز و خلم و کابل را در دست داشت، از اتحاد تیمور با مغولان منطقه ایلی - جغتای - به هراس آمد و با او مصالحه کرد.<sup>۲۱</sup> لیکن توافق شد که ماوراءالنهر در دست تیمور قرار گیرد. اما تیمور، با شکست دادن امیرحسین در بلخ، مالک ماوراءالنهر شد (۷۷۱ ق/۱۳۷۰ م).

مقدمات سروری تیمور در ماوراءالنهر فراهم شده بود. اتحاد میان امیرتیمور و امیر حسین در برابر تهاجمات پادشاه جغتای شکننده بود. سرانجام امیرحسین مورد حمله تیمور قرار گرفت و از گردونه رقابت خارج شد. بنابر نوشته ظفرنامه، تیمور، همچنان خود را وارث و ادامه دهنده خاندان چنگیزخان دانست و بنابر نقل تاریخ رشیدی، با قتل کابل شاه متحد امیرحسین،<sup>۲۲</sup> برای این که از حمایت و اطاعت سلاطین محلی و امداد ماوراءالنهر برخوردار باشد و سلطنت خود را مشروعیت دهد، یکی از اولاد چنگیزخان بنام سیورغتمش را جانشین خود کرد. بعد از مرگ وی، فرزندش موسوم به محمود خان را، خان ماوراءالنهر تیموری قرار داد. در تمام فرامین دولت تیموری از فرزندان و اعقاب گرچه قدرتی نداشتند با احترام یاد شده است. میرزا محمد حیدر دوغلات می‌نویسد:

در این عصری که ما زندگی می‌کنیم با سلاطین ما در سمرقند مانند زندانیان

سیاسی رفتار می‌شود.<sup>۲۳</sup>

تیمور به جای امپراطوری مغول، امپراطوری ترک را ایجاد کرد. لیکن مشروعیت مغولان را رها نکرد. امپراطوری تیمور از لحاظ فرهنگی، ترکیبی بود از ترک و ایرانی و از لحاظ تشکیلات حکومتی بنایی بود؛ ترک و چنگیزی، و از لحاظ سیاسی و مذهبی: مغولی و عربی.<sup>۲۴</sup>

تیموریان از غرب و شمال و جنوب و شرق به هجوم پرداختند و مانعی در راه آنان نبود: خاناتی در ایران وجود نداشت؛ اردوی زرین در شمال غرب دچار انحطاط شده بود؛

مغولستان فرتوت و سلطنت دهلی دچار ضعف بود. لذا این ترک و مغولان سلطنت نشین خراسان بزرگ، فرصت قدرت نهایی را پیدا کردند. تصرف و تسخیر خوارزم از طرف امیر تیمور، سلطنت ماوراء النهر را تکمیل کرد (۷۸۰ق/۱۳۷۹م).

تیمور، علماء، فضلا، مهندسان و هنرمندان را از نواحی مفتوحه به ماوراء النهر کوچ می داد. در آغاز، به فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت.<sup>۲۵</sup> سپس در سال ۷۸۲ ق از توران به ایران شتافت و در سال ۷۸۳ ق تمام خراسان را فتح کرد. در سال ۷۸۵ ق سیستان و قندهار را گرفت و در سال بعد، استرآباد، و در سال ۷۸۸ ق به عراق و فارس و آذربایجان رفت و از یورش سه ساله، به جانب دشت قیچاق بازگشت. در سال ۷۹۳ ق با توقتمش خان جنگ کرد و اولوس جوجی را غارت نمود.

در سال ۷۹۴ ق برای یورش پنج ساله از توران به ایران تاخت. در این سفر جنگی مهم، حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را مطیع کرد. در سال ۷۹۷ ق به دشت قیچاق رفت و بار دیگر با توقتمش جنگید. در سال بعد به آذربایجان آمد و آن را به میرزا میرانشاه تفویض کرد. در سال ۷۹۹ ق ولایت خراسان را به شاهرخ سپرد و سپس با انگیزه غارت و در پوشش مذهبی راهی سرزمین ثروتمند هند شد. با بهره گیری از انحطاط سلطنت در دهلی، امیر تیمور بر تخت هند نشست.

تیمور در سال ۸۰۲ ق برای یورش هفت ساله از توران به ایران آمد. وی، از جانب شرق نزدیک، دو قدرت در مقابل داشت: سلطنت مملوکها و امپراطوری عثمانی، در سال ۸۰۳ ق سپاه پادشاه مصر را در نزدیکی دمشق شکست داد و شام را گرفت. در هنگام تصرف شام، بنا بر پاره‌ای اقوال، مورخ تونسلی، ابن خلدون را به حضور پذیرفت. تیمور در بازگشت از دمشق، هنرمندان و ارباب قلم را به سمرقند برد، از جمله آنها طفل دوازده ساله‌ای بود که بعدها مورخ معروفی به نام ابن عربشاه شد. در این هنگام بغداد را از جلایریان منتزع ساخت و به ایران بازگشت. رویارویی نهایی با عثمانیان در آنقره صورت گرفت. تیمور در سال ۸۰۴ ق عزم بایزید عثمانی کرد. در این زمان بایزید از سلطان احمد جلایر و امیر قرايوسف قراقویونلو حمایت می نمود. در جنگ آنقره، با هزیمت عثمانیان،

بایزید اسیر گشت، اما ظاهراً مورد تفقد قرار گرفت. این حادثه مهم در آنقره موجب شد که بیزانس عمر دوباره‌ای بیابد و پنجاه سال دیگر به حیات خود ادامه دهد. زیرا بایزید با شکست دادن قوای صلیبی در نیکوپولیس، بیزانس را در محاصره گرفته بود. تیمور در سال ۸۰۶ ق متوجه گرجستان مسیحی شد و جزیه آنان را پذیرفت. عیسوی بودن آنان، رنگ جنگ مقدس مذهبی گرفت. تیمور در واپسین سالهای حیات خویش، دراندیشه فتح چین بود اما به هنگام گردآوری سپاه در اترار رنجور شد و در گذشت. بدین ترتیب از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ را در قلمرو دولت تیموری قرار داد.

بعد از مرگ تیمور، سلطنت ماوراءالنهر دستخوش منازعات میان پسران و نوادگان تیمور شد. امیر غیاث الدین جهانگیر، فرزند ارشد وی در حیات پدر درگذشت و تیمور فرزندش پیر محمد را ولیعهد قرار داد. اما پس از مرگ نا به هنگام تیمور میان شاهزادگان تیموری چنان وضع آشفته‌ای پدید آمد که سلطان خلیل پسر میرانشاه در سمرقند بر تخت نشست، هر چند سلطنت او کوتاه بود و امر به شاهرخ قرار گرفت.

دوره شاهرخ، دوره شکوفایی ادبی و هنری بود. این دوره، دوره طلایی «رنسانس تیموری» و «دوره احیاء علم و دانش» نامیده شده است.<sup>۲۶</sup> شاهرخ تیموری بر ایران شرقی حکومت داشت و ایران غربی در نزاع درونی تیموریان باز به دست جلایریان و قراقویونلوها افتاد. شاهرخ در مقابل قدرت فزاینده قراقویونلوها و تصرف نواحی چون عراق عجم و سلطانیه و قزوین، فرمان نیابت سلطنت آذربایجان و در واقع شناسایی حکومت ترکمانان به این نواحی را در سال ۸۳۹ ق/ ۱۴۳۵ م صادر کرد.<sup>۲۷</sup> با شکست جهانشاه قراقویونلو از اوزون حسن آق قویونلو، ایران غربی به دست ترکمانان افتاد.

با مرگ شاهرخ و جانشینی پسرش الغ بیگ - فرمانروای ماوراءالنهر - مغولان اردوی شیبان حمله شدیدی به ماوراءالنهر انجام دادند.<sup>۲۸</sup> آنان در ایالات واقع در سیبری و ترکستان سکونت داشتند. در این هنگام، الغ بیگ به دست پسرش عبداللطیف کشته شد. این یورش نخستین ازبکان نبود، در گذشته نیز به استرآباد و سایر نواحی حمله می‌کردند و شاهرخ هر ساله یکی از فرماندهان خود را برای سرکوبی آنان می‌فرستاد. قدرت تیموریان



رو به افول بود و نزاع شاهزادگان برای رسیدن به سلطنت، این روند را سرعت می‌داد. قدرت نوین ازبکان و حرکت آنان به سوی متصرفات تیموری نشان از دوره جدیدی در تاریخ ماوراءالنهر و خراسان داشت. دخالت ابوالخیرخان - پادشاه منطقه سیحون تا سغناق و اوزگند - در نزاع‌های تیموریان و سپس بهره‌گیری محمد خان شیبانی از پریشانی اوضاع در همین محدوده زمانی، به انقراض دولت تیموری و استقرار حکومت ازبکان در ماوراءالنهر منجر شد.

منابع تاریخی و تواریخ محلی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری از دخالت ازبکان در منازعات درونی تیموریان اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهند.<sup>۲۹</sup> زمینه این مداخلات در اختلافات داخلی بعد از مرگ الغ بیگ، فراهم شد. عبدالله میرزا پسر ابراهیم سلطان، پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر شد و بابر میرزا پسر بایسنقر به پادشاهی هرات و خراسان رسید. بنابر نوشته خواندمیر، میرزا سلطان ابوسعید، نوه میرانشاه، که در ولایات ترکستان، ماوراءالنهر، بدخشان، طخارستان،<sup>۳۰</sup> زابلستان، سیستان، خراسان و مازندران به رعیت پروری مشغول بود، در صدد تصرف سمرقند برآمد. او از یاری ابوالخیر خان ازبک استفاده کرد و میرزا عبدالله کشته شد. اندکی بعد، ابوسعید، از ازبکان ترسید و به ابوالخیرخان و امرای ازبک پیام داد تا به منازل خویش باز گردند و «ابوالخیرخان به اضطرار به دشت قیچاق رفت».<sup>۳۱</sup>

مسئله دیگری که در حکومت ابوسعید مورد توجه قرار گرفت، مسائل ایران غربی بود. قدرت جهانشاه قراقویونلو که به معارضه با تیموریان آمده بود و حتی هرات را متصرف شده بود، نگرانی سلاطین شرقی ایران را برانگیخت. بدین جهت تیموریان و آق قویونلوها اتحادیه دفاعی بستند و سرانجام اوزون حسن آق قویونلو با شکست دادن قراقویونلوها قدرت خود را در قسمت غربی ایران تحکیم کرد. اما اوزون حسن لشکریان ابوسعید تیموری را در آذربایجان شکست داد و او را به قتل رسانید.

از این زمان شاهزادگان تیموری در خراسان و ماوراءالنهر به صورت حکام محلی در آمدند، اما خصومت همچنان ادامه یافت: احمد سلطان - فرزند ابوسعید - در ماوراءالنهر

سلطنت کرد، عمر شیخ نیز صاحب فرغانه بود و بعد از وی پسرش بابر حاکم فرغانه شد. او بعدها امپراطوری گورکانی هند را تأسیس کرد. با کشته شدن سلطان احمد، میان شاهزادگان تیموری نزاع برخاست و برادرش محمود، و فرزندانش بایسنقر و علی هر یک مدتی کوتاه سلطنت کردند.

محمد خان شیبانی، رئیس طایفه ازبک، از پریشانی تیموریان استفاده کرد و در سال ۹۰۶ ق/ ۱۵۰۰ م بخارا را در اختیار گرفت. محمدخان سپس سمرقند را نیز در اتحاد و تبانی با مادر سلطان علی،<sup>۳۱</sup> پادشاه تیموری، تسخیر کرد و در ماوراءالنهر بر تخت نشست. در این دوران، سلطان حسین بایقرا در خراسان امارت داشت. سلطنت سلطان حسین، دوره درخشان ادبی و روزگار اوج مکتب هرات است. سال‌های پایانی حکومت وی با شاه اسماعیل اول مقارن بود. روابط سلطان بایقرا و شاه اسماعیل دوستانه بوده است. گرچه در ابتدا تیموریان با پناه بردن شاهزادگان و سرداران آق‌قویونلو و اقدامات تحریک‌آمیز آنان، در مکاتبه‌ها، رسم ادب را به جای نیاوردند و شاه جوان صفوی را رنجاندند، اما بعد از این که سپاهیان قزلباش دربار هرات را لرزاندند، تیموریان با فرستادن نمایندگان و اظهار دوستی از آنچه گذشته بود، عذرخواهی کردند. اسماعیل بنا بر سوابق دیرینه و ارادت پیشین تیموریان نسبت به مشایخ صفوی، با آنها به روش پدر و فرزندى سلوک کرد و این وضع تا پایان دولت تیموری برقرار بود.

در سال ۹۱۱ ق سلطان حسین به عزم جنگ با ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراءالنهر چیره شده بود، از هرات حرکت کرد، اما در راه درگذشت. بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسرانش به طور مشترک در هرات به سلطنت پرداختند. دیگر شاهزادگان تیموری در خراسان سر به طغیان برداشتند. در داخل، اختلاف و نفاق بود و در بیرون، خان ازبک چشم طمع به خراسان داشت. ازبکان، با آگاهی از مرگ سلطان حسین و اختلافات درونی خراسان تا حدود رود مرغاب را غارت کردند. به رغم مقاومت متحدانۀ شاهزادگان تیموری، محمدخان شیبانی در باباخاکی در کنار رود مرغاب، تیموریان را در سال ۹۱۳ ق/ ۱۵۰۷ م شکست داد و خراسان را بر متصرفات خویش در ماوراءالنهر افزود.

بدین ترتیب، با گذشت یک قرن، اولاد چنگیزخان بطور قطع فرزندان امیر تیمور را مغلوب کردند.

### ۳. شیانیان در ماوراءالنهر

در بررسی پیشینه تاریخی ازبکان، اولوس جوجی و تحولات آن را در دشت قبچاق تا قرن چهاردهم میلادی مرور کردیم. در بحث متأخر ازبکان، از شییان تا ابوالخیرخان و به ویژه از این دوران تا تشکیل دولت ازبک در ماوراءالنهر به دست محمدخان شیانی، دارای اهمیت است. شییان از نوادگان چنگیزخان بود. اقطاع وی پس از مرگ چنگیزخان شامل سرزمین‌هایی بود که از شرق و جنوب شرقی به اورال جنوبی و مخصوصاً قسمت مهمی از ایالت تورگای و آفتیو بینسک محدود می‌شد. این سرزمین‌ها، امروزه محل سکونت قرقیزهاست. شییان در جنگ‌های اروپایی مغولان در مجارستان شجاعت‌های بسیاری از خود نشان داد. بنا بر نوشته رشیدالدین فضل‌الله همدانی، اگر مغولان در آن سرزمین می‌ماندند، حکومت آنجا را به شییان واگذار می‌کردند.<sup>۳۲</sup>

تا اواخر قرن چهاردهم میلادی، اردوی شیانی با اردوی سپید مجاورت داشت و در آن نواحی بیلاق و قشلاق می‌کردند. با ادغام اردوی زرین و اردوی سپید در زمان توقتمش، سپید اردو به جنوب روسیه مهاجرت کرد. این نواحی تحت تصرف شیانیان بوده است. قبایل و طوایف مطیع شیانیان از اواسط قرن چهاردهم میلادی ازبک نامیده شده‌اند.

ابوالخیرخان، مؤسس قدرت و شوکت ازبکان شیانی بوده است. او در هفده سالگی (۸۳۲ ق/ ۱۴۲۸ م) به طور رسمی، خان و پادشاه یورت و اردوی شیانی در کنار رود تورا در سبیریه اعلام گردید. ابوالخیرخان به سرزمین‌های اولوس جوجی در شرق شط اورال و شمال سیحون حمله کرد و آن مناطق را گرفت. در حدود سال ۸۳۴ ق/ ۱۴۳۱ م خوارزم را گرفت و در سال ۸۵۱ ق/ ۱۴۴۷ م نواحی سغناق تا اوزگند در کنار سیحون را از تیموریان گرفت و سغناق را پایتخت خود قرار داد. در همین زمان نزاع‌های نوادگان تیمور به ابوالخیر خان فرصت داد تا به ماوراءالنهر وارد شود. ابوالخیرخان در اواسط قرن پانزدهم میلادی

مورد حمله مغولان شرقی (قبیله اویرات) قرار گرفت و شکست خورد. در نتیجه، دو تن از خانهای شعبه جوجی به نام قرائی و جانی بیگ از ابوالخیرخان جدا شدند و از طرف خان جغتای بیسن بوقای ثانی در مرز مغولستان صاحب ملک گردیدند. در سالهای حدود ۷۱ - ۸۷۰ ق/ ۱۴۶۶ - ۱۴۶۵ م طوایف صحرا نوردی که مطیع ابوالخیرخان بودند، نزد قرائی و جانی بیگ رفتند و با آنها زندگانی مستقلی نمودند و قزاق - یا قرقیزقزاق - شناخته شدند. لشکرکشی ابوالخیرخان برای مطیع ساختن آنان به کشته شدن او در سال ۸۷۲ ق/ ۱۴۶۸ م انجامید. سه سال بعد، خان مغولستان یعنی یونس خان بقیه ازبک‌های وفادار را پراکنده ساخت، اما ازبک‌های یاغی، قرقیز - قزاق، دولتی صحرانورد تشکیل دادند و بعد از مرگ آنها، برندوق (پسر قرائی) و قاسم (فرزند جانی بیگ) به سلطنت رسیدند؛ ولی خلق و خصلت صحرانوردی را هم چنان حفظ کردند.

رنه گروسه، در نتیجه‌گیری از حکومت ابوالخیرخان بر آن است که وی کوشید روحیه بیابانگردی را با نوعی پادشاهی نیمه مقیم هماهنگ سازد ولی این تجربه به شکست و سقوط او انجامید.<sup>۳۳</sup> او در سرزمینی پهناور، طوایف و قبایل را گردآورد و در منازعات تیموریان ماوراءالنهر به حل اختلافات کمک کرد، اما به طور ناگهانی در برابر حملات دیگر صحرانوردان و برخی از ایلات خودش، که از یکجانشینی به تنگ آمده بوده‌اند، از هم پاشید.

شاه بوداق پسر ابوالخیرخان، در همان سال وفات پدرش، بدست امیریونس، خان جغتای مغولستان، که به کمک قرقیز - قزاق آمده بود، در میان تاشکند و ترکستان در سال ۸۷۲ ق/ ۱۴۶۸ م کشته شد. محمد شبیانی، پسر بوداق، زندگانی پرحادثه‌ای را آغاز کرد. خواندمیر، شرح مبسوطی از دوران زندگانی وی به دست می‌دهد.<sup>۳۴</sup> او در دوران طفولیت تحت تربیت جدش ابوالخیرخان، قراچین بیگ قاسم سلطان قرار گرفت. محمد خان شبیانی که از فرمانروایی دشت قیچاق محروم مانده بود، مدتی نزد امیران و بزرگان قبایل ترک و مغول آمد و شد کرد و توانست برخی را به هواخواهی خود برانگیزد. با این همه، از فعالیت‌های خود نتیجه‌ای نگرفت. ناگزیر به بخارا آمد و به سلطان احمد میرزای

گورکانی پیوست و در سمرقند صاحب قوت و قدرتی شد. با مرگ سلطان احمد و آگاهی از ضعف شاهزادگان تیموری، وی تصمیم گرفت که در مسائل سیاسی ماوراءالنهر دخالت کند. نزاع‌های شاهزادگان و امیران از جمله اختلافات سلطان علی میرزا و خواجه یحیی زمینه موفقیت خان ازبک را فراهم ساخت. محمد خان شیبانی با بهره‌گیری از آن و اغفال سلطان علی و مادرش، شهر سمرقند را تصرف کرد و در نهایت با شکست دادن تیموریان و بابر در سال ۹۰۶ ق/ ۱۵۰۰ م بر سریر سلطنت ماوراءالنهر نشست. بعد از تصرف سمرقند و برافراشتن علم استقلال، بخارا و قرشی و شهر سبز و غیره را میان خویشان خود تقسیم کرد و به هر یک حکومت و ولایتی بخشید.

اندکی بعد، ازبکان متوجه تصرف نواحی خراسان شدند و به زودی خوارزم (خیوه) را از تسلط سلطان حسین بایقرا بیرون آوردند و به سوی خراسان و هرات رهسپار گردیدند. خراسان و هرات در این زمان در اختیار بدیع الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا بود. خان ازبک از معبر کرکی گذشت و در سال ۹۱۲ ق/ ۷ - ۱۵۰۶ م بلخ را تصرف کرد. بنابر نوشته میرخواند، سلطان حسین میرزا از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد.<sup>۳۵</sup>

هرات، پایتخت تیموریان، در سال ۹۱۳ ق/ ۱۵۰۷ م به دست شیبک خان افتاد. خواندمیر، مورخ این دوران که خود شاهد این حوادث بود و نامه‌ای از طرف سادات و بزرگان هرات مبنی بر اطاعت و انقیاد، برای محمدخان شیبانی فرستاده است، از مطالبات و تحمیلات ازبکان بر مردم و اکابر هرات انتقاد می‌کند.<sup>۳۶</sup>

به رغم منابع ایرانی دوره تیموری و صفوی، که فقط چهره غارتگرانه ازبکان را تصویر کرده‌اند، برخی برآنند که محمد خان شیبانی، رنسانس ادبی و فرهنگی ترک و ایرانی تیموریان را در سمرقند توسعه داد و بزرگان این نهضت ادبی و فرهنگی را تشویق کرد. فرنان گرنار معتقد است:

وی با اینکه یک ازبک تام و تمام بود معینا مردی بود مفتون شعر و ادب و

دارای کمال و دانش، چنان که زبان فارسی و عربی را خوب می‌دانست و به زبان ترکی چکامه سرایی می‌کرد و با کمال گشاده دستی به شعراء و هنرمندان کمک می‌نمود.<sup>۳۷</sup>

محمدخان شیبانی، گرچه محمودخان، خان مغولستان را در پیکار آقشی شکست داد و اندکی بعد به قتل رسانید، اما دختر وی را به ازدواج فرزندش درآورد و بدین ترتیب در اولاد خود دو شاخهٔ خاندان چنگیزخانی - شعبه جغتایی و شعبه جوجی - ایجاد کرد. اوج قدرت ازبکان به عنوان مهم‌ترین دولت خراسان بزرگ تا سرزمین‌های ترکستان غربی و ماوراءالنهر و فرغانه با تشکیل سلسله صفویه در ایران مقارن شد. رویارویی این دو دولت جوان و نوپا حتمی بود، چنانکه بر اثر آن دولت صفوی توانست خراسان را از تصرف ازبکان خارج سازد و بعد از چهار قرن و نیم، ایران واحدی به وجود آورد. تفاوت‌های اساسی میان این دو دولت نوظهور و جوان یعنی صفویه و ازبکان وجود داشت: صفویه ایرانی بودند، ازبکها آمیخته‌ای از مغولی و ترک، صفویه شیعی متعصب بودند، و ازبکها سنی متعصب. اختلافات نژادی، حالت و صورت مذهبی یافت. شهرنشینی صفویان و برخورداری آنان از رونق و شکوفایی فکری و فرهنگی مبتنی بر پشتوانه‌های تاریخی، با صحرانشینی و بیابانگردی ازبکان که از سابقه تمدنی بهره‌ای نداشتند، تلاقی دو نوع حیات فکری و اجتماعی بود.

محمدخان شیبانی، به عنوان قهرمان تسنن و به عنوان فرزند چنگیزخان در نامه‌ای به پادشاه صفویه اخطار کرد که دست از اندیشهٔ شیعی بردارد، در غیر این صورت با شمشیر، او را از کفر به مذهب حق وادار خواهد کرد. او اصل و منشأ صفویان را مورد تردید و حتی تمسخر قرار داد و کشکول درویشی هدیه فرستاد تا به پیشه اجداد خود باز گردند و سلطنت را به خاندان چنگیزخان واگذار نمایند.

با پیدایش دو دولت نوبنیاد، دو قدرت با ویژگی‌های متفاوت در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. افزون بر روحیه توسعه طلبی، تعارضات عقیدتی و اختلافات مذهبی در

شعله‌ور شدن منازعات مؤثر بود. این اختلافات مذهبی از سوی روحانیون مذهبی به ویژه علمایی ایجاد شد که بعد از تشکیل دولت صفوی و برقراری نظام شیعی در ایران به ماوراءالنهر مهاجرت کرده بودند. برجسته‌ترین این افراد، فضل الله روزبهان خنجی است. با ادامه بحران نظامی در مناسبات ایران و ازبکان، استناد به دلایل تاریخی بروز یافت. موروثی بودن خراسان برای ازبکان به عنوان وارثان چنگیزخان و سپس تیموریان به روشنی بیان شده است. در مقابل، صفویان به عنوان جانشینان دولت‌های باستانی ایران، این سرزمین را ملک موروثی خواندند.

در این میراث خواهی نوین، سلاطین ماوراءالنهر، پادشاهی ایران را به عراق و آذربایجان محدود کردند تا در جغرافیای سیاسی دولت آق‌قویونلو قرار گیرد. بدین گونه کسب مشروعیت تاریخی، در کنار توجیه مذهبی بروز یافت. محور مجادلات در قالب مباحث مذهبی در سطور اسناد و مأخذ تاریخی هم چنان وجود داشت. در رویارویی عقیدتی ایران و ازبکان، به حوادثی که در تاریخ اسلام به پیدایش شکاف در جهان اسلام منجر شده بود، دوباره بازگشتی صورت گرفت تا هر یک در اثبات عقیده خویش و بطلان نظریات دیگری توفیق یابند. این مجادلات عقیدتی و تاریخی، به سه جنگ عمده و سرنوشت‌ساز یعنی مرو، جام و رباط پریان منتهی شد که هر کدام می‌توانست تمامیت ارضی ایران و اندیشه دینی صفویان را در مخاطره قرار دهد. سرانجام این جدال خونین در آغاز قرون جدید، حاکمیت ازبکان بر شرق ایران را در اوایل سده یازدهم پایان داد. شاه عباس اول، نه تنها حاکمیت ایران را بر مرزهای شرقی و خراسان احیاء کرد، بلکه در نزاع‌های درونی سلاطین ازبک نقش مهمی برعهده گرفت. به طوری که برخی از خوانین ازبک برای باز یافتن قدرت در ماوراءالنهر به پایتخت ایران روی آوردند. در واقع، برای نخستین بار در این دوران، نفوذ سیاسی ایران در ماوراءالنهر برقرار گردید.

## آسیای میانه از قرن شانزدهم تا فتوحات روسیه

### آسیای میانه و دگرگونیهای آن

در پی تشکیل سه امپراتوری بزرگ اسلامی عثمانی و صفوی و مغول [هندوستان] وضعیت آسیای میانه در طول قرون بعدی تعیین شد. پس از مرگ محمد شیبانی در ۹۱۶ ق / ۱۵۱۰ م و کوتاه شدن دست بابر از ماوراءالنهر و سمرقند در سال ۹۱۸ / ۱۵۱۲ واضح بود که دیگر ترکهای آسیای میانه را همچون قرون گذشته توان تسلط بر فلات ایران نیست. علی رغم تاخت و تازهای مداوم ترکمنها — که می توان آن را با تهاجم مداوم تاتارهای کریمه (قرم) بر لیتونی و لهستان در همان قرون مقایسه کرد — صفویان توانستند پایداری کنند و ایران را به کشوری مستقل با ویژگیهای منحصر به فرد تبدیل کنند.

در نتیجه مناطق مرزی ای که در امتداد جیحون و در جنوب آن میان ایران و آسیای میانه پدید آمد علاوه بر آنکه مرز سیاسی بود به همان اندازه مرزی دینی هم محسوب می شد. ماوراءالنهر و بخش عمده منطقه ایرانی نشین شرق — تقریباً آنچه امروزه افغانستان و تاجیکستان را تشکیل می دهد — سنی بر جای



ماند؛ ایران شیعی شد. اگرچه در طول قرون بعدی سدی نفوذناپذیر در برابر گسترش فرهنگ ایران در آسیای میانه وجود نداشت، ولی اختلاف مذهب مانع اشاعه فرهنگ ایرانی بود. فرهنگ ایرانی را در هند و ماوراءالنهر سُنّیها شکل دادند، و این فرهنگ به طور کلی مستقل از فرهنگ فلات ایران و بدون ارتباط مستقیم با آن رشد و تحول پیدا کرد. دیگر به سادگی نمی شد که آثار ادبی [ایران] را گرفت و سرمشق ادبیات محلی قرار داد چه رسد به آثار دینی. اگرچه نفوذ آثار کلاسیک ایرانی همچنان در منطقه برجای ماند، ولی بده‌بستان حیاتی با فرهنگ جاری و متحول قطع شد. بدون تردید می توان این عامل را یکی از عوامل مهم سیر قهقرایی زبان فارسی در ماوراءالنهر دانست که موجب شد زبان ترکی - که می توان آن را از این مرحله به بعد به نوعی «زبان تسنن» نامید - گذشته از کوهساران تاجیکستان به زبان رایج غرب آسیای میانه تبدیل گردد. این دگرگونی زبانی و گسستگی پیوندها با فرهنگ ایرانی آهسته آهسته رشد و توسعه منطقه را از آن اوجی که در قرون وسطی به واسطه رشد فرهنگی مشترک داشت به نزول کشاند.

تا زمانی که ترکها اسلام آوردند، یعنی مرحله ای که در حدود سالهای ۹۶۰/۳۴۹ آغاز شد، حدود شمالی - شرقی توسعه اسلام به حوالی سمرقند، فرغانه و مناطق کوهستانی افغان می رسید. در حالی که قراختائیان و مغولها بر ادیان دیگر بودند، در واقع اسلام آوردن ترکهای ماوراءالنهر منجر به راهیابی اسلام به آسیای میانه نشده بود. ترکهای مسلمان در فاصله قرون چهارم (دهم میلادی) تا هفتم (سیزدهم میلادی) تقریباً تمام توجه خود را به ایران و خاور نزدیک معطوف داشته و روی بدان جهات در حرکت بودند. به خاطر آنها خطور نکرده بود که ناحیه استقرار خود، و همراه آن اعتقاد خویش را در جهت شرق و به درون آسیای میانه انتقال دهند.

اما در قرن هفتم (سیزدهم میلادی) اسلام در میان مغولهای جغتای

رواج تام یافت و تیمور قهرمان اسلام شد (البته قهرمانی نه چندان خوشایند) و از آن پس بود که آموزه های قرآن روز به روز بیشتر به مغولستان، و از جمله حوضه تارم راه یافت. برخی از حکام محلی خود را پرچمدار اسلام در برابر همسایگان شرقی می دانستند. بدین ترتیب از قرن هشتم (چهاردهم میلادی) به بعد بخشهای پهناوری از آسیای میانه تحت لوای اسلام درآمد. در همان ایام در چین نیز اسلام پیروان روزافزونی می یافت. یگانه سد مؤثر در برابر اسلام گرویدن قبایلی در مغولستان به آیین بودایی لامایی بود: از اواخر قرن دهم (شانزدهم میلادی) قبایلی دسته دسته به آیین بودا می گرویدند. در آن زمان دیگر اقوام و طوایف ترک آسیای میانه، تقریباً بدون استثناء تحت لوای قرآن متحد شده بودند.

بدین ترتیب از اوایل قرن دهم (شانزدهم میلادی) پیوندهای کهن ماوراءالنهر در جنوب گسسته شد، حال آنکه در سرحدات شرقی هنوز وضع تثبیت نشده بود. برای مدت زمانی دیگر هنوز دلیلی برای بیم از حمله اقوام غیرمسلمان نبود؛ توسعه مستمر اسلام فعلاً جهاد را در آن سامان غیرضروری ساخته بود. در واقع منابع موجود به این دگرگونی بسیار مهم در ساختار آسیای میانه در قرن دهم (شانزدهم میلادی) تقریباً هیچ اشاره ای ندارند. حتی تاریخ سیاسی این ایام نیز در این منابع بدرستی و با تفصیل لازم عرضه نشده است.

مقارن این ایام، دشمنی در شمال غرب سربرمی آورد که اهمیتی به مراتب بیش از چنگیزخان یا تیمور داشت؛ این دشمن روسیه بود. دقیقاً در همین زمان بود که تزار روسیه تازه در پی ارزیابی این برآمده بود که آیا می تواند در وجود ایران صفوی متحدی در برابر بخارا و همچنین ترکهای عثمانی بیابد یا خیر. اقوام آسیای میانه، که وجود همسایگان قدرتمند مانع توسعه برونی آنها بود، دیگر نه قدرت ایجاد یک امپراتوری بزرگ را داشتند، و نه از تمرکز ذهنی درونی لازم برای خلق فرهنگی ممتاز برخوردار بودند. از این رو قرون بعدی دوران نزول و انحطاط آنها بود.

چنین شد که آسیای میانه از اوایل قرن دهم (شانزدهم میلادی) در انزوا قرار گرفت. دولتهایی که در این سامان پا می گرفتند اهمیت برون منطقه ای نمی یافتند، مگر آنکه در جهت قلمرو ایران توسعه یابند و بدین طریق بخشهای وسیعی از کشورهای مرکزی اسلامی را تحت سیطره خود در آورند؛ چنانکه سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانیان و تیمور کرده بودند. ولی شیبانیان، علی رغم تمام قدرت سیاسی خود در قرن دهم (شانزدهم میلادی) توان آن را نداشتند که به قلب سرزمینهای اصلی اسلامی هجوم آورند و از این رو در همان حاشیه تاریخ جهانی ماندند. تاریخ آسیای میانه از اوایل قرون معاصر به تاریخی محلی تبدیل می شود. به همین دلیل فقط به ذکر اجمالی وقایع قرون بعدی بسنده می کنیم.

### خیوه، سبیر و ازبکها

اقداماتی که در سالهای ۹۱۶ - ۹۱۸ / ۱۵۱۰ - ۱۵۱۲ در جهت مقابله با دخالتهای صفویه در ماوراءالنهر صورت گرفت، منطقه را در نوعی تشتت و تفرقه بر جای گذاشت. پس از ۹۱۸ / ۱۵۱۲ ایلبارس<sup>۱</sup>، یکی از احفاد خاندان شیبانی، در خوارزم به قدرت رسید. از این ایام به بعد خوارزم بیشتر به نام پایتختش خیوه نامیده شد و پس از مدتی نام کهن آن از یاد رفت. ایلبارس خوارزم را به دژ مذهب سنی در برابر تشیع و همچنین پایگاهی برای ترکتازی به مناطق مجاور ایرانی تبدیل کرد. اولاد او نیز در طول قرنهای دهم و یازدهم (شانزدهم و هفدهم میلادی) توانستند در برابر همه تلاشهایی که برای به قیومیت در آوردن آنها می شد (مانند کوشش قلموقها) پایداری کنند و خوارزم چند قرن دیگر به صورت حکومتی مستقل بر جای ماند.

خانات سبیر (سبیره)، در منتهی الیه شمال غربی این منطقه نیز پس از

آنکه کوچوم<sup>۲</sup> از اولاد یکی از شعب فرعی خاندان حاکم، در پی منازعاتی طولانی (۱۵۶۳ - ۱۵۶۹) جانشین خان حاکم شد، استقلال خود را حفظ کرد. وی از ۹۸۷ / ۱۵۷۹ به بعد گرفتار مبارزه با روسها بود که از جانب اورال پیشروی می کردند. کوچوم در ۹۸۹ / ۱۵۸۱ وادار به عقب نشینی شد ولی در ۹۹۲ / ۱۵۸۴ توانست بریرماک<sup>۳</sup>، سردار «کازاک» پیروز شود. یرماک گریخت و غرق شد. ولی کوچوم نتوانست مانع از پیشروی روسها گردد. در ۹۹۵ / ۱۵۸۶ روسها در تومن<sup>۴</sup> و در ۹۹۶ / ۱۵۸۷ در توبولسک<sup>۵</sup> قرارگاههایی تأسیس کردند. کوچوم در ۱۰۰۷ / ۱۵۹۸ در آب<sup>۶</sup> شکست خورد و وادار گردید که نزد نوغایها<sup>۷</sup> پناه گیرد. وی دو سال بعد در آنجا به قتل رسید. پسرش، ایشیم خان<sup>۸</sup> نیز علی رغم همکاری با قلموقها موفقیت چندانی حاصل نکرد. تسخیر خانات سیبیر به دست روسها سرآغاز گسترش سلطه آنها تا کرانه های اقیانوس آرام و درون آسیای میانه بود. این امر موجب آن شد که در خلال قرون بعدی رفت و آمد میان اروپای شرقی و آسیای شرقی به تدریج از طریق سیبری صورت گیرد و از قلمرو روسیه بگذرد. بدین ترتیب از اهمیت اقتصادی ترکستان به نحو فاحشی کاسته شد.

دیگر مناطق آسیای میانه (گذشته از خیوه و دامنه شرقی اورال) و بویژه مناطق ازبک نشین، یکبار دیگر تحت حکومت عبدالله خان شیبانی (دوم) متحد و یکپارچه شدند. وی از ۹۵۸ / ۱۵۵۱ به بعد توانست از مستملکات اصلی خود در کرانه رود زرافشان سرسختانه دفاع کند و دست دشمنانش را از این منطقه کوتاه کند. خطرناکترین دشمن او نوروز احمد خان ازبک (۹۵۹ - ۹۶۳ / ۱۵۵۱ - ۱۵۵۶) بود. از آن تاریخ به بعد عبدالله روز به روز حوزه نفوذ خود را

2. Kuchum

3. Yermak

4. Tümen

5. Tobolsk

6. Ob

7. Nogays

گسترش داد، هرچند در ایام حکومت خود از شورشها و طغیانهای گوناگون هم فارغ نبود. وی در ۹۶۴ / ۱۵۵۷ بخارا را فتح کرد و آن را پایتخت خود قرار داد و در فاصله سالهای ۹۸۱ تا ۹۹۱ / ۱۵۷۳ تا ۱۵۸۳ بلخ، سمرقند، تاشکند و فرغانه را مسخر ساخت. عبدالله در ۹۹۱ / ۱۵۸۳ پس از مرگ پدر سبک مغزش، اسکندر، ملقب به خان گردید. (عبدالله وی را در ۹۶۸ / ۱۵۶۱ حاکم ازبکها خوانده بود اگرچه هیچ گاه حکومت به معنای واقعی کلمه در دست او نبود). عبدالله پس از آنکه خان شد کماکان به سازمانهای دینی اسلامی توجه نشان می داد و هدایای گرانبهائی تقدیم آنها می داشت. وی سیاست تمرکزبخشیدن به حکومت و کاستن از نفوذ رؤسای ازبک را با قوت دنبال کرد، هر چند آنها را از اقطاعات پردرآمدشان محروم نکرد. پیرو این سیاست تشکیلات اداری و ضرابخانه از نو سازمان داده شد و عمارات عمومی و بناهای دیگر با استفاده از برده های زرخرید ساخته شد. در عین حال، سلسله لشکرکشیهایی هم صورت گرفت. در نتیجه این لشکرکشیها کولاب<sup>۹</sup> و بدخشان (که یکی از شعب خاندان تیموری تا آن زمان در آن حکومت می کرد) و گیلان به تصرف او درآمد. از سوی دیگر در این تاخت و تازها وی خیمه و مشهد و حوضه تارم را به ویرانی کشید بی آنکه بتواند این مناطق را در اختیار خود گیرد. شاه عباس بزرگ، پادشاه ایران، در ۱۰۰۷ / ۱۵۹۸ ازبکها را بار دیگر از مناطقی که در خراسان متصرف شده بودند (هرات و استرآباد) بیرون راند. عبدالله دوم از طریق اتحاد با سلطان مراد سوم و اکبر [شاه هندوستان]، که در ۹۹۳ / ۱۵۸۵ با آنان سفرایی مبادله کرد، سعی کرد تا بر شاه عباس، قدرتمندترین دشمن سالهای آخر حکومتش، برتری یابد شیوه ای که وی در این مورد در پیش گرفته بود همانند شیوه خود شاه عباس بود که با هابسبورگها رابطه برقرار کرده بود به این امید که نبرد علیه عثمانیها را در غرب (مجارستان) به نبرد علیه آنها در شرق (در سلسله جبال

زاگرس و اذربایجان) پیوند دهد.

در حول و حوش سال ۱۰۰۰ / ۱۵۹۰ یکپارچه شدن دوباره آسیای میانه با اقتداری که عبدالله دوم داشت مقدور می نمود. ولی خان ازبک در همان زمان با یگانه پسرش درگیر شد. وی این پسر را در ۹۹۰ / ۱۵۸۲ به امارت بلخ گمارده بود ولی پسر اینک تلاش می کرد قدرت واقعی را به دست آورد — رفتاری که عبدالله خود با پدرش اسکندر خان در پیش گرفته بود. بر اثر نزاع طولانی میان پدر و پسر قزاقها توانستند به دروازه های تاشکند و سمرقند برسند، و آن قدر دوام آوردند که عبدالله دوم در خلال لشکرکشی برای تنبیه مهاجمین در ۱۰۰۶ / ۱۵۹۸ فوت کرد. فرزندش وارث کارآمدی از آب درنیامد و پس از چند ماه برکنار گردید. قلمرو عبدالله درهم ریخت و اولادش پراکنده شدند.

بدین ترتیب واپسین اقدام برای وحدت ماوراءالنهر درست در زمانی که امپراتوری صفوی در ایام سلطنت شاه عباس بزرگ در اوج قدرت بود، بی نتیجه ماند. در طول قرون بعدی شمال شرقی ایران بارها عرصه تهاجم ایلات ترک شد، ولی این تاخت و تازها را پایه و اساسی نبود. دیگر از این ماده فساد سنتی در شمال شرقی کشور خطری جدی فلات ایران را تهدید نمی کرد. آن دو تهاجم خطرناکی که تقریباً به صورت همزمان در نیمه اول قرن هجدهم به ایران شد، یورش افغان و تلاش پطرکبیر برای اشغال گیلان، از جهاتی دیگر صورت گرفت.

### حوضه تارم در ایام سیطره واپسین چنگیزیان و جونغارها

پیش از آنکه سخن را درباره سرنوشت ماوراءالنهر پی بگیریم، توجه خود را به جنوب شرقی و آخرین دولت بازمانده از مغولستان معطوف می کنیم. در نیمه شرقی این کشور از اوایل قرن شانزدهم (دهم قمری) خاندان جغتای استقرار یافت. دوبرادر، منصور و سعیدخان، موفق شدند که اقتدار خاندان دوغلات<sup>۱۰</sup> را

در این سامان درهم شکنند. این دو برادر منطقه مزبور را چنان میان خود تقسیم کردند که سعید بر بخش جنوب غربی حوضه تارم و منصور بر هفت رود<sup>۱۱</sup> و یولدوز<sup>۱۲</sup> و واحه تورفان<sup>۱۳</sup> تسلط یافت. آن دو توانستند با نوعی مسالمت و رفاقت متقابل از دست اندازی شیبنانیان جلوگیری کنند و قلمرو خود را مدتی طولانی در آرامش نگاه دارند. این دو برادر مسلمانهای معتقدی بودند و ریشه در فرهنگ شهری داشتند. آنها نفوذ عناصر کوچرو را محدود ساختند و راه را بر توسعه فرهنگ سمرقند و بخارا، که توانی دوباره یافته بود، در حوضه تارم گشودند. در حوضه تارم احتمالاً ترکی شرقی (جفتایی) کاملاً جایگزین گویش هند و ژرمنی قرون پیشین شده بود، هر چند محمدحیدر میرزا دوغلات (۹۰۵ - ۹۵۸ / ۱۵۰۰ - ۱۵۵۱) اثر تاریخی معروف خود تاریخ رشیدی را به فارسی نوشت. در این منطقه در خلال قرن دهم (شانزدهم میلادی) هیچ نشانی از نفوذ چین مشاهده نمی گردد.

این دو برادر حکمران وظایف نظامی خود را هم تقسیم کرده بودند. منصور توجه خود را معطوف به شرق کرد که هنوز مسئله مبارزه برای گسترش اسلام در پیش رو بود. در ۹۱۹ / ۱۵۱۳ واحه قمول<sup>۱۴</sup> که مدتها پیش مطمح نظر حکام مسلمان منطقه قرار داشت حاکمیت او را پذیرفت. منصور در ۹۲۳ / ۱۵۱۷ این محل را پایتخت خود قرار داد و پایگاهی برای حملات بیشتر بر چین کرد. وی در ایام مختلف تا مناطقی چون تون - هوانگ<sup>۱۵</sup>، سو - چو<sup>۱۶</sup> و کان - چو<sup>۱۷</sup> (در کان - سو<sup>۱۸</sup>) پیشروی کرد. از این رو گذشته از تواریخ محلی، در منابع چینی هم از او یاد شده است. اگر مقتدر نبود که اقوام ترکستان شرقی این مناطق را برای همیشه در سیطره خویش درآورند، باید گفت تعداد کثیری از

11. Semirech'ye

12. Yulduz

13. Turfān

14. Qomul

15. Tun - Huang

16. Su - Chou

17. Kan - Chou

18. Kan - Su

افرادی که در این ایام اسلام آوردند خود عامل عمده‌ای در گسترش اسلام در این سرزمینها شدند.

همزمان با این تحولات سعیدخان ولایت لاداخ<sup>۱۹</sup> را که در آن روزها با تبت یکپارچه بود تسخیر کرد. حیدر میرزای مورخ که اندکی پیش از این از وی یاد کردیم، در ۹۳۷ / ۱۵۳۱ در آن سامان سیمت فرماندهی داشت؛ این خود نشان دهنده آن است که در آن زمان هنوز میان خان و خاندان قدرتمند دوغلات روابط دوستانه‌ای برقرار بود. ولی متأسفانه این وضع به درازا نکشید.

عبدالرشید فرزند سعیدخان که در ۹۳۹ / ۱۵۳۳ در کاشغر به تخت نشست، از توازن قدرت موجود رضایت نداشت و خواهان استقلال بیشتر بود. این بود که حیدر میرزا سر از خدمت او برتافت و در ۹۴۸ / ۱۵۴۱ در کشمیر استقرار یافت.

این ماجرا باعث تحولات نوینی شد که شرایط کاملاً متفاوتی را پیش آورد. آن دو برادر جغتایی و اولادشان در جنوب و شرق کشور گرفتاریهای نظامی داشتند، در نتیجه قزاقها از فرصت استفاده کردند و در شمال مغولستان به تاخت و تاز پرداختند. دره‌های ایلی<sup>۲۰</sup> و کنگ<sup>۲۱</sup> به تصرف آنها درآمد. تنها کاشغرها که دور از دسترس قزاقها بود و برای دستیابی بدان می‌بایست از سلسله جبال تین - شان<sup>۲۲</sup> عبور می‌کردند برای عبدالرشید ماند.

از این گذشته نیروهای دیگری در داخل کشور مشغول فعالیت بودند که پس از مرگ سعیدخان بر دامنه نفوذشان افزوده شد. در آن منطقه، چون دیگر نقاط ممالک اسلامی، سادات و افرادی که از احفاد صحابه پیامبر [ص] محسوب می‌شدند از احترام خاصی برخوردار بودند. این عزت و احترام بویژه در مناطق سنت‌گرایی چون حوضه تارم که هنوز روحیه غزا را از دست نداده بود بر



جای بود. سادات، و اولاد و احفاد خلفای راشدین هر یک طایفه هایی را تشکیل می دادند که رؤسای آن به خوجا معروف بودند.

این طایفه ها به دو بخش آق - تاغلیک<sup>۲۳</sup> (سپید کوهیان) و قرا - تاغلیک<sup>۲۴</sup> (سیاه کوهیان) تقسیم می شدند که کاشغر و یارکند به ترتیب مراکز قدرت هر یک بود با دامن گرفتن اختلاف میان فرزندان منصور (فت ۹۵۲ / ۱۵۴۵) بر اهمیت این طایفه ها افزوده شد. بار دیگر ایام صلح و صفای تارم سپری شده بود. به گفته منابع چینی، شاه خان (۹۵۲ - ۹۷۸ / ۱۵۴۵ - ۱۵۷۰) و محمد با یکدیگر خصومت داشتند. محمد توانست به یاری اویراتها بخشی از واحه قمول را تسخیر کند. وی پس از ۹۷۸ / ۱۵۷۰ با یکی دیگر از برادرانش به جنگ پرداخت. در مورد جزئیات این ماجرا اطلاع دقیقی در دست نیست زیرا حتی منابع چینی هم پس از رفع خطر از قمول دیگر در این باب سخنی نمی گویند. تنها آمده است که پس از پیروزی سلسله منچو در ۱۰۵۴ / ۱۶۴۴ خان ترک تورفان در سالهای ۱۰۶۵ / ۱۶۵۴ و ۱۰۶۸ / ۱۶۵۷ رسولانی بدانجا اعزام کرده است.

در غرب این خطه، عبدالرشید در ۹۷۳ / ۱۵۶۵ یا ۹۷۸ / ۱۵۷۰ در کاشغر فوت کرد. فرزندش عبدالکریم (یا عبدالطیف) پس از او به قدرت رسید و تا پس از ۱۰۰۲ / ۱۵۹۳ حکومت کرد. وی یارکند را تیول برادرش محمد قرار داد. او ظاهراً هنگامی که مبشر یسوعی پرتقالی، بندیکت گوئش<sup>۲۵</sup> در ۱۰۱۲ / ۱۶۰۳ از آن خطه عبور کرد، هنوز حکومت داشت. تردیدی نیست که این واگذاری تیول مانع از بروز درگیری علنی میان خاندان حاکم گردید، اما در عین حال، تکه تکه شدن کشور را تسریع کرد و خاندانهای خوجا را به صاحبان واقعی قدرت در منطقه تبدیل کرد. در نتیجه حوضه تارم، با مراکز واحه گونه منفردش بتدریج بار دیگر به دولت - شهرهایی تجزیه شد که از وجوه مشخصه

منطقه در ایام زدوخوردهای چینیهها و هیونگ - نوها<sup>۲۶</sup> در اوایل عصر مسیحیت، بودند و بعدها به عنوان ایستگاههایی در امتداد جاده ابریشم معروفیت یافتند. نه تنها یارکند و کاشغر، بلکه آق سو<sup>۲۷</sup> و ختن نیز به مرکز چنین طایفه های خوجا تبدیل شدند. در همان ایام آق تاغلیکها نیز ارتباط خود را با قزاقها حفظ کردند. قزاقها در آن ایام به سه اردوی بزرگ یا قدیمتر، میانه، و کوچک یا جوانتر تقسیم شده بودند. آنها در منطقه ای که از شمال دریا های خوارزم و خزر تا رود های ایرتیش<sup>۲۸</sup> و توبول<sup>۲۹</sup> امتداد داشت زندگی می کردند و در این ضمن دره ایلی را هم در حیطه اقتدار خود آورده بودند. از سوی دیگر قزاقها از حمایت قرقیزهای دامنه جنوبی سلسله جبال تین - شان برخوردار بودند.

در این میان خوانین جغتایی نسب نیز چون قدرتی نداشتند، چندان مورد تعرض دیگران نبودند. هنگامی که خان اسماعیل سعی کرد با سرنگون کردن آق تاغلیکها وضع را دگرگون سازد، آق تاغلیکها طوایف مغول جونگار را به یاری خواستند. بدین ترتیب آق تاغلیکها در ۱۰۸۹ / ۱۶۷۸ هم خان اسماعیل را شکست دادند و هم قزاق تاغلیکهای یارکند را. اینک رهبر آق تاغلیکها در مقام خان در کرسی رقبای سابقش بر مسند قدرت قرار گرفت. بدین ترتیب آخرین بازمانده جغتای (و از این رو چنگیزخان) از صحنه ترکستان شرقی اسلامی ناپدید گردید. ولی در آن زمان اولاد چنگیز هنوز در بخارا و در کریمه - در شاخه گرای - حکومت می کردند. اینک ایام «دولت مقدس» خوجاها در حوضه تارم فرا رسیده بود.

نفوذ کاملاً غیراسلامی جونگارهای بودایی - لامایی به هیچ وجه در قدامت این دولت خللی وارد نکرد. جونگارها با خیزش عمومی ۱۰۸۹ / ۱۶۷۸ تا نزدیکی کاشغر پیشروی کرده و اعضای ازدو گروه رقیب خوجا را در مقام

خوانین حوضه تارم منصوب کرده بودند. از این ناحیه فرمانروای جونگارها، گالدان<sup>۳۰</sup> لامایی (۱۰۸۲ - ۱۱۰۹ / ۱۶۷۱ - ۱۶۹۷)، با حمایت معنوی دالایی لامای تبت، بر هفت رود یورش آورده و آن را مسخر ساخت. همچنین واحات تورفان و قمول را که تا آن زمان تحت حکومت اولاد جغتای بودند و اینک دیگر اختیاری نداشتند، ضمیمه قلمرو خود ساخت. گالدان از ۱۱۰۰ / ۱۶۸۸ به بعد سعی کرد که بر قلمرو دیگر طوایف مغول نیز دست اندازد ولی دخالت امپراتور چین وی را از این کار بازداشت. گالدان بالاخره چنان در تنگنا افتاد که جان خود را گرفت.

تسوانگ رابدان<sup>۳۱</sup> (۱۱۰۹ - ۱۱۴۰ / ۱۶۹۷ - ۱۷۲۷) برادرزاده و جانشین گالدان، در شمال با قزاقها وارد جنگ شد و در ۱۱۳۶ / ۱۷۲۳ شهرهای تاشکند و ترکستان (یاسی) را از آنها گرفت. وی در سالهای ۸ - ۱۱۲۷ - ۱۱۳۷ / ۱۷۱۵ - ۱۷۲۴ با چینی ها به جنگ پرداخت و واحات تورفان و قمول را تسخیر کرد. تسوانگ رابدان، که یک سرگروه بان اسیر سوئدی از قشون کارل دوازدهم<sup>۳۲</sup> مشاور نظامی بود، توانست که حوضه تارم را در حیطة اقتدار کامل خود آورد. فرزند و جانشین او گالدانگ تسرنگ<sup>۳۳</sup> (۱۱۴۰ - ۱۱۵۸ / ۱۷۲۷ - ۱۷۴۵) بالاخره حوضه تارم را به چهار حکومت مستقل کاشغر و آق سوو یارکند و ختن تقسیم کرد. وی توانست که در سمت غرب نیز قلمرو خود را توسعه دهد و بر قزاقها غلبه کند ولی در ۱۱۴۵ / ۱۷۳۲ بخشی از مستملکات شمالی او را چینی ها تصرف کردند. پس از مرگ گالدانگ تسرنگ ساکنین حوضه تارم سر به شورش نهادند. تقسیم منطقه به چهار حکومت مستقل ملغی شد و ترکهای آن سامان توانستند با استفاده از مناقشات درونی جونگارها در سالهای ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ / ۱۷۵۳ - ۱۷۵۴ و بالاخره ۱۱۷۱

30. Galdan      31. Tsewang Rabdan      32. Charles XII  
33. Galdang Tsereng

۱۷۵۷ / از قید تسلط آنها رها شوند. ولی این پیروزی زود گذر بود. چینی ها پس از سرکوب جونگهارها در جونگاریه (۱۱۶۹ - ۱۱۷۲ / ۱۷۵۵ - ۱۷۵۸ م) با قوایی نیرومند به سوی حوضه تارم، از مستملکات سابق جونگهارها، روی آوردند که در واقع در قرون گذشته نیز چندین بار دیگر به دست چینی ها افتاده بود. آنها در سالهای ۱۱۷۱ - ۱۱۷۳ / ۱۷۵۷ - ۱۷۵۹ در پی یک رشته نبردهای خونین و پرفراز و نشیب منطقه را تسخیر کردند و آن را ضمیمه «مرزهای نو» (سین - کیانگ<sup>۳۴</sup>) امپراتوری منچو نمودند.

با سقوط آخرین امپراتوری کوچرو در آسیای میانه سبب شد که قرقیزها و قزاقها که تا آن زمان زیر یوغ جونگهارها بودند و در واحات اطراف پناه گرفته بودند، دوباره فعال شوند. قرقیزها از نوبر هفت رود و قزاقها نیز دوباره بر بخشهای شمالی سلسله جبال تین - شان مسلط شدند. گروههای عمده قزاق اردوی بزرگ و اردوی میانه روی به جانب امپراتوری چین آوردند و به منظور استمرار مبادله اسبها و احشامشان با ابریشم چینی تا اواسط قرن نوزدهم خراجگذار چینیهها بودند. این روابط تجاری چند دهه با رضا و رغبت طرفین ادامه داشت. چندین پایگاه تجاری چینی در مناطق قزاق نشین احداث شد؛ کاروانهای تجاری قزاق نیز در مغولستان خارجی و حوضه تارم رفت و آمد داشتند. بالاخره آن دو اردوی قزاق مجبور شدند که در حدود ۱۲۶۱ / ۱۸۴۵ سر تسلیم فرود آورند. با توسعه روزافزون نفوذ روسیه از مرکز اورنبورگ<sup>۳۵</sup> (تاریخ تأسیس ۱۱۴۸ / ۱۷۳۵) تجارت آنها با چین دیگر به پایان رسیده بود.

### وجوه مشترک تحولات آسیای درونی از ۱۶۰۰ میلادی به بعد

در فاصله قرنهای شانزدهم تا نوزدهم میلادی (یازدهم تا سیزدهم قمری) ماوراءالنهر و ترکستان غربی از تاریخ سیاسی مشترکی برخوردار نبودند، از این رو

باید هر یک از دولتهای گوناگونی را که پا به عرصه وجود گذاردند به صورت جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. با این حال وجوه مشترک بسیار آنها را نیز نباید از خاطر برد. ارتباطهای متعدد متقابل آنها نیز شایان توجه است.

پاره ای از وجوه مشترک آنچنان بود که مرزهای سیاسی را هم در می نوردید. به طور مثال می توان از درست آیینی سفت و سخت سنتی یاد کرد که تمام اهالی، ترک و تاجیک، یکجانشین و کوچرو، دهقان و درباری، حکام و ارباب دیوان بدان پایبند بودند. این ایمان و اعتقاد وجه مشخصه آسیای میانه تا به امروز شد و همان گونه که ملاحظه شد، مسیر تحولات فرهنگی آن را پیش از پیش از ایران (که اینک شیعی بود) متمایز کرد. حتی اگر در نظر آوریم که قرون بعدی از لحاظ رشد اندیشه های نوین مذهبی یا تحول تفکر دینی در جهت همسانی با شرایط متحول زمانه بار آور نبودند، باز هم باید اذعان کرد درست آیینی سنتی پشتوانه استواری برای توده آن سامان بود چنانکه به کمک آن توانستند پس از مصائب بسیاری که در طول قرون سیزدهم تا شانزدهم میلادی (هفتم یا یازدهم قمری) متحمل شده بودند، آرامش خود را بازیابند و ذات حقیقی خویش را باز شناسند. اقدامات عام المنفعه ای که اسلام مقرر می داشت شرایط مادی زندگی را هم آرام و قرار می بخشید، اقداماتی که تنها به مسجد و مدرسه محدود نبود و تشکیلاتی چون خانقاههای صوفیه برای اطعام مساکین و امور آموزشی در میان افزارمندان جوان و امثالهم را در بر می گرفت.

روحیه ای دینی بر کل حیات اجتماعی، و بر هر قوم و طبقه ای حاکم بود. از همین جا می توان به استحکام خدشه ناپذیر موقعیت علما و فقها و طریقت های صوفی، که نقشبندیه و کبرویه از قویترین آنها محسوب می شدند، پی برد حاکمی که با این نهادها همکاری داشت و بر آنها متکی بود، از پشتوانه ای قدرتمند برخوردار می شد. علاوه بر این آنها در مقام قاضی و دستیاران مقام قضا، متصدیان تشکیلات اداری و امام عشایر کوچرو با اهالی تماس

بسیار داشتند. هر گونه اقدامی در جهت خلع قدرت یا تحدید نفوذ علما، حتی زمانی که چنین اقدامی موجه هم می بود، همیشه خطرات بسیار دربرداشت. خانههایی چند دست به تلاشی از این قبیل زدند، اما ناکام ماندند. در آثار مورخان بازتاب چنین وقایعی به چشم می خورد؛ البته این مورخان دیدگاه سنی صحیحی دارند، و داوریهایشان در مورد اشخاص از همین دیدگاه است — کاری که در واقع به دلیل ساختار اجتماعی زمانه شان چاره ای جز آن نداشتند.

علم کلام به صورت کامل در سنت عام تسنن ادغام گردید و یک هیئت ناظر تحت سرپرستی یک رئیس (مشابه صدر در ایران شیعی) نیز وجود داشت که بر تعلیم آموزه های صحیح در این ممالک نظارت می کرد. متون تاریخی که می بایست زمانه ای متحول را در بر می گرفت نمی توانست به تکرار — یا حداکثر به جابه جایی — داده های موجود اکتفا کند. شرایط جدید و تحولات تازه تفسیر مجدد را ضروری می ساخت، حتی اگر مبنای فلسفی تغییر نمی کرد. باید اذعان کرد که تاریخنگاری این دوران هنوز به صورت دقیق بررسی نشده است، آنکه می خواهد در این زمینه بررسی کند به پاره ای آثار تحقیقی روسی متکی است که واری می مراجع اصلی آنها نیز غالباً میسر نیست. مخالفت قاطع دینی با ایران چنان در آثار تاریخی تأثیر گذارد که صدق وقایعنامه های ایرانی آن زمان را نمی توان بی چون و چرا پذیرفت. نوشته های تاریخی اهالی آسیای میانه بر مخالفت معنوی با ایران تأکید دارند. ضرورتی که آنها در نگرش و ارزیابی وقایع تاریخی از دیدگاه خاص خود احساس می کردند موجب افزایش تعداد این گونه نوشته ها گردید.

در این قرون حیات ذهنی آسیای میانه همگن و متجانس بود. سنت اصیل اسلام نیز چنین حکم می کرد، چرا که در طول قرون وسطی در مقایسه با غرب ارتباط به مراتب گسترده تری میان هنرمندان و دانشمندان و همچنین بازرگانها برقرار بود. این پدیده اینک در مقیاسی کوچکتر در آن سوی جیحون

تکرار می شد. با پیوستن ایران به جهان تشیع بسیاری از دانشمندان و شعرای سنی در پی پاسداری از اعتقادات خود به ماوراءالنهر رفتند. بویژه شخصیت‌هایی که در هرات در دربار حسین بایقرا زندگی می کردند به سمت شمال گریختند و سنت تسنن ایرانی هرات را در میان ازبکها ادامه دادند. در قرون دهم و یازدهم (شانزدهم و هفدهم میلادی) هنوز هم چهره‌های شاخصی بودند که در مدح حکام به شیوه‌های سنتی غزل و قصیده می سرودند. البته هر نویسنده‌ای که خود را در چارچوب مرسوم جای نمی داد طبیعتاً نمی توانست به صله حاکم نیز چشم داشته باشد در قرن دوازدهم (هجدهم میلادی) بیدل، شاعر فارسی زبان هند، از اهالی عظیم آباد در شمال غربی هندوستان ۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ / ۱۶۴۴ - ۱۷۲۱ به خاطر نگرش شک گرایانه‌اش به زندگی، خواهان بسیار داشت و حتی در قرن نوزدهم نیز بودند کسانی که به او اقتدا می کردند. این نمونه جالبی از ارتباط میان دو ناحیه با فرهنگ تسنن ایرانی است که هر دو از موطنی که شیعی گردیده بود بریده بودند.

ادبیات فارسی این دوران هنوز به صورت قطعی مورد بررسی قرار نگرفته است. همچنین اطلاع ما درباره جزئیات آثاری که به زبان ترکی محلی نوشته شده‌اند - از جمله چند اثر حماسی - بویژه آثاری که در دربار خوقند نوشته شده‌اند، ناقص است. یکی از شاعران ترکمن این دوره مخدوم قلی است (۱۱۴۸ - ۱۱۹۴ / ۱۷۳۵ - ۱۷۸۰) که مدت زمانی طولانی را در خسیوه گذراند. اشعار وی محبوبیت خاصی یافته و در سالهای اخیر چندین بار تجدید چاپ شده است. علاوه بر این آثار اصیل تعداد بسیاری از آثار فارسی نیز چون افسانه‌ها و همچنین آثار مورخینی چون میرخواند، به ترکی ترجمه شد. قرن نوزدهم شاهد رکود و ایستایی بیشتر بود: به نظر می آمد که نگارش به تقلید صرف منحصر می باشد. آثار موسیقی (ترانه‌ها قصاید و قطعات موسیقی) نیز همانند ادبیات در قید و بند سنن بود. موسیقی در میان این ملت موسیقی دوست از

محبوبیت بسیار برخوردار بود.

با توجه به کل تحولات آسیای میانه، جای شگفتی نیست که نظام آموزشی آن منطقه، که اکثراً برای پسران در نظر گرفته شده بود، تقریباً از قرون وسطی دست نخورده باقی مانده بود. در مدارس ابتدایی (مکتب) کودکانی در سنین شش تا پانزده سالگی قرائت آثار دینی فارسی و عربی، بویژه قرآن، را فرا می گرفتند بی آنکه چندان به درک آن موفق گردند. معمولاً امام مسجد محل وظیفه تعلیم شاگردان را به عهده می گرفت و از والدین کودکان مقرری ای دریافت می داشت. در میان عشایر کوچرو نیز تعداد معدودی از این گونه مکتبها وجود داشت؛ در میان قزاقها تعداد نسبتاً زیادی از معلمین تاتار نیز به تدریس مشغول بودند.

فراتر از مکتب — همچون دیگر نقاط جهان اسلام — مدارس بودند که غالباً از محل موقوفات اداره می شدند و محلی برای تعالیم دینی در سطوح عالیتر به شمار می رفتند. طبعاً در این مدارس تعلیم اصول زبان عربی اهمیت اساسی داشت و آموزش مبانی ریاضی نیز در صورت وجود معلم شایسته صورت می گرفت. فقط در میان جوامع یکجانشین ازبک و تاجیک مدرسه وجود داشت. طلاب هشت سال را در این مدارس می گذراندند — کم نبودند کسانی که حتی پانزده تا بیست سال هم در این مدارس اقامت می کردند. معمولاً در پایان دوران درس امتحان رسمی ای صورت نمی گرفت، ولی طلبه از یکی از خواجهای محترم جواز تدریس و آموزش دریافت می کرد. در این مدارس قضات و دستیارانشان، همچنین ائمه و کارمندانی برای تشکیلات اداری — این مورد آخر بویژه در بخارا مرسوم بود — تربیت می شدند. در میان این گونه بنیادهای آموزشی، مدارس خبوه و بخارا از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار بودند. طلاب از نقاطی چون هند و کشمیر، روسیه و ترکستان شرقی بدانجا می آمدند. گفته می شود در حدود ۱۲۰۵ / ۱۷۹۰ حدود ۳۰/۰۰۰ طلبه در مدارس آنجا تلمذ



می کردند.

موقعیت جغرافیایی حکومت‌های آسیای میانه نیز در شکل گرفتن تقدیر مشترک آنها دخیل بود. در حالی که اهالی ماوراءالنهر به نحو فزاینده‌ای روی به یکجانشینی می آوردند و توده شهری حوضه تارم از نودورانی مسالمت آمیز را در پیش روی می یافت و آرامش خاطر و اطمینان پیشین خود را دوباره به دست می آورد، سراسر نقاط مرزی که از شمال تا شرق امتداد داشت و مجامع ایرانی و افغان را دربرمی گرفت، در حیطه نفوذ فرهنگ اسلامی حوزه شهری و روستایی یکجانشین قرار می گرفت. با این حال عنصر کوچرو از میان نرفت و حتی در قرن نوزدهم نیز کماکان نقشی شاخص — و گاهی از اوقات بسیار مهم — ایفا کرد، بویژه در خوقند. لیکن در هر سه خانات [خیوه بخارا و خوقند] عشایر کوچرو عناصری اخلاص‌گر به حساب می آمدند و به اسکان تشویق می شدند، بویژه در خیوه. یکی از شیوه‌هایی که خوانین این سامان برای حفظ نظم در میان ترکمنها و همچنین قزاقها و قرقیزهایی که از شمال سرازیر بودند به کار می بستند آن بود که قشری از رؤسای ایلی را به عنوان واسطه نگاه دارند: معمولاً ایلات پس از آنکه به تبعیت خانی درمی آمدند می توانستند همچنان این قشر از رؤسای جزء را حفظ کنند. البته شورشها و طغیانهای بسیاری روی می داد ولی معمولاً به سرعت بدانها خاتمه داده می شد. این شورشها تا حدود بسیاری از اختلافات داخلی و انشعابات درونی خود ایلات سرچشمه می گرفت. خوقند تنها منطقه‌ای بود که در آن عشایر کوچرو برای مدت زمانی سیطره سیاسی به دست آوردند.

در نتیجه این تحولات خانات آسیای میانه تبدیل به مانعی در برابر پیشروی ایلات کوچرویی چون قزاقها و قرقیزها یا ایلات مغول چون جونگاراها گردیدند. در واقع خود قرقیزها و قزاقها اولین حملات جونگاراها را بدان سمت دفع کردند. اگرچه خانات آسیای میانه برخی از ولایات شمالی خود را از دست

دادند، ولی توانستند که حتی الامکان از سرریز عشایر کوچرو جلوگیری کنند و بدین ترتیب بی آنکه خود خواسته باشند نواحی مسکونی ایران را حراست کردند، زیرا هر نیرویی که می خواست بر این منطقه دست یابد اول می بایست خانان کرانه های جیحون و سیحون را مسخر سازد. البته ترکمنها کماکان برای ایران و همچنین گاهی از اوقات برای خیوه و بخارا، در دسر جدی ای محسوب می شدند ولی آنها دیگر برای استقلال ایران خطری محسوب نمی شدند، بویژه در ایامی که دولت صفوی در کشور استوار گشته بود.

برای شناخت بهتر وضعیت خانان آسیای میانه درک این نکته ضروری است که اقوام کوچرویی که در شمال آن منطقه زندگی می کردند، یعنی قرقیزها و قزاقها (یا به نامی که در ایام تزاری شناخته می شدند قراقیزها و قرقیزها) اصولاً منطقه هفت رود را در قرن شانزدهم میلادی (دهم) در دست داشتند، ولی نه در طول آن قرن و نه در قرن هفدهم (یازدهم) هیچ گونه نظام سیاسی مبتنی بر یکجانشینی پیدا نکردند. از ۹۴۰ / ۱۵۳۳ قزاقها تحت فشار فزاینده اویراتهایی بودند که روی به جنوب غرب می آوردند. در حوالی ۹۷۸ / ۱۵۷۰ اویراتها در منطقه مابین دره ایللی وینی سئی<sup>۳۶</sup> علیا حکمرانی می کردند. اویراتها بارها قزاقها را در وضع دشواری قرار دادند. طبیعی است که اغتشاش در میان عشایر کوچروی شمالی بر ناحیه بین جیحون (آمودریا) و سیحون (سیردریا) نیز تأثیر می گذاشت و تا حدودی در تقسیم این منطقه به دولتهای مجزا که در حوالی ۱۰۰۹ / ۱۶۰۰ صورت گرفت موثر بود.

بنا بر یک فرضیه، قرقیزها در قرن شانزدهم ازینی سئی حرکت کردند و آنچه را امروزه بخش شمالی جمهوری شوروی قرقیزستان تشکیل می دهد به تصرف درآوردند و توانستند از آن در برابر قزاقها و ساکنین مغولستان دفاع کنند. آنها در ۹۹۵ / ۱۵۸۶ - و احتمالاً بار دیگر در برابر فشار اویراتها - تلاش

کردند به حوضه تارم هجوم آورند و به طرف فرغانه پیشروی کنند. در قرن شانزدهم قراقلپاقها برای اولین بار تحت این نام پدیدار می شوند. آنها در حدود ۱۵۹۰ / ۹۹۹ در بخش سفلی سیحون زندگی می کردند. ظاهراً تا پیش از این تاریخ همراه با نوغایها روزگار را به کوچ می گذرانده اند. خانات آسیای میانه با دفع عشایر کوچروی شمالی فلات ایران را محفوظ داشتند و در عین حال با پایداری خود از سازمانهای اجتماعی سنتی کشورهای خود نیز حراست کردند. این امر خاندان حاکم را در موقعیت ممتازی قرار داد ولی هیچ گاه باعث نشد به قدرت بلامنازعی دست یابد. دلیل این امر آن بود که امرای قشون — که همیشه تعدادشان بسیار بود — از اعضای خاندانهای مقتدر و بیگنهای آنها بودند، از این رو قطع کامل نفوذ آنها یا نفوذ دستگاه مذهبی به سختی امکان پذیر بود. یک فرمانروای پرتوان و اقتدار گرامی بایست هر دوی آن عوامل را در نظر می داشت. چه بسیار حکمرانهایی که به سبب تلاش برای کنار گذاشتن یکی از این عوامل سرنگون شدند.

تا زمانی که روسها منطقه را اشغال کردند ساخت این آریستوکراسی خانزادگان و زعمای دینی بر اساس پدرسالاری استوار بود. دهقانها شخصاً آزاد بودند — در میان آنها بندگان آزاد شده نیز بود — و در ایام قحط و غلاء می توانستند به مساعدت مالکین امیدوار باشند. در چنین مواردی گاو و گوسفندی به عنوان کمک دریافت می داشتند، و تنها هنگامی به بازپس دادن آن موظف بودند که اهدا کننده خود در مضیقه قرار گرفته باشد. اگر قادر به باز پرداخت دیون خود نبودند آنگاه به دلیل بدهی خود بنده و امگذار می گردیدند. ولی حتی در آن شرایط نیز که مقید به آب و خاک می گشتند، باز هم از حقوقی برخوردار بودند. احداث طرق و شوارع، و همچنین تعمیر و مرمت دائم نهرهای آب و ایجاد نهرهای جدید، لا اقل جمعیت یکجانشین را ملزم می ساخت که تحت نظر میراب یا آق سقل ( ریش سفید) در مورد تقسیم آب یا تقبل مخارج آبیاری به همکاری

بپردازند. هنگامی که افزایش جمعیت مشکل کمبود زمین را تشدید می کرد، اراضی دولتی یا املاک شخصی حاکم برای توسعه املاک خصوصی مالکین یا خرده مالکین تقسیم می شد. علاوه بر این ایجاد موقوفات در عین حال که در برابر خطر مصادره دولتی تضمینی به حساب می آمد امکان تثبیت شرایط اجاره و تأمین مستمری دائم مدیران موقوفه را میسر می ساخت.

مالیات ارضی که از زارعین اخذ می شد بیشتر به صورت کالایی پرداخت می گردید، هر چند بتدریج پرداخت نقدی رواج بیشتری یافت (این مالیات در آن زمان، همانند ایران صفوی مال وجوهات خوانده می شد). از لحاظ قانونی نرخ ثابت مالیات ده درصد بود ولی اغلب اوقات درصد بالاتری (تا بیست درصد) اخذ می شد. اطلاع دقیق تری در این مورد در دست نیست. علاوه بر مالیات ارضی، مالیاتهای دیگری نیز در کار بود که غالباً از دیرباز برجای مانده بود که بندرت ماهیت مشخصی داشت. گذشته از این بر بازرگانی، کالاهای تجاری و احشام نیز مالیاتی (ذکات) تعلق می گرفت که رسماً دو و نیم درصد بود ولی غالباً بیش از این تمام می شد. علاوه بر این از بوستانها و کاروانها نیز مالیات گرفته می شد. خان هزار چندگاهی برای خود یا حوایج قشون خراج می گرفت.

معمولاً گردآوری مالیاتها به مزایده گذاشته می شد، این خود به معنای آن بود که همیشه مبالغی بیش از مالیات مقرر اخذ می شد. معمولاً تحصیلدار «گوسفندی» به عنوان انعام و «هدیایی» برای حاکم درخواست می کرد. علاوه بر این مالیاتها، رعایا به نوعی بیگاری هم ملزم بودند، مثلاً در احداث جاده و نهرهای آبیاری علاوه بر این خدمت نظام هم بود که به علت جنگهای متعدد میان خود خانات یا علیه عشایر کوچرو یا ایران تلفات بسیار برجای می گذاشت و بسیاری از جوانهای ولایات را مدتهای مدید از کشت و زرع دور نگاه می داشت.

بزرگ مالکی تنها به خاندان حاکم محدود نبود، بیگها (که در میان فرقیزهای شمال به ماناپ<sup>۳۷</sup> موسوم بودند)، افراد متمکن و اقشار روحانی، همچنین مدارس و خانقاههای صوفیه املاک بسیار داشتند. از جمله دیگر مایملک آنها می توانست کاروانسرا، بازارچه و دیگر مؤسسات انتفاعی باشد. یکی از دلایل همکاری بسیار نزدیکی که میان این دو قشر فوقانی مردم وجود داشت نیز همین علاقه متقابل در تأمین مالکیت ارضی بود. حاکم با اعطای تیول و سیورغال به خانواده های با نفوذ و یا ایجاد موقوفات دائم، هر از چند گاه موجب افزایش اراضی مزروعی و مراتع آنها می گردید. این گونه اراضی که رسماً قابل فروش نبودند، عملاً خرید و فروش می شدند — بویژه آنهایی که از مالیات معاف بودند.

کشت و زرع چنین املاک وسیعی بر عهده مزارع بود (که می بایست بیش از نیمی از محصول را تحویل دهد). برده ها، یعنی کسانی که در طول جنگهای خانان با یکدیگر یا با همسایگان شان اسیر می شدند نیز به رعیتی می پرداختند. در بخارا یک بازار برده فروشی وجود داشت که معمولاً بردگان زیادی بدانجا آورده می شدند. در قرن نوزدهم مسئله رهایی یا بازخریدن برده ها یکی از مواردی بود که مرتباً در مذاکرات میان خانان با ایران یا روسیه مطرح می گشت. در آن ایام ایران از لحاظ سیاسی ضعیف بود از این رو معمولاً با خواسته هایش مبنی بر آزادی اسرای ایرانی موافقت نمی شد، چون امر کشت و زرع بدون این بردگان دشوار می بود.

گذشته از زراعت و دامپروری، که درآمد اصلی عشایر کوچرو را تشکیل می داد. صنعت و تجارت هم از ارکان اصلی اقتصاد خانان آسیای میانه بود. صنایع بیشتر به ساخت انواع چراغها، نقاشی مینیاتور (به سبک بهزاد)، بافته های ابریشمی و فلزکاری محدود می شد. طلای مورد نیاز اکثر از ایران و

روسیه وارد می شد. نقره هم از طریق فرغانه از چین وارد می شد. تولید وسایل مصرفی (مانند سفالگری و توپ ریزی) هنوز بسیار ابتدایی بود. به طور کلی مهارت صنعتکاران سیر نزولی داشت. چراغهای تزئینی زیبای کار قرن نوزدهم تنها در مدارس و مساجد خیوه به چشم می خورد. تنها در فن قالببافی بود که — علی رغم بی ذوقی های فراوانی که وارد کار شد — این هنر باستانی از طول قرن نوزدهم و پس از الحاق خانات به روسیه پایدار ماند. در این زمینه کارگاههای ازبک در کنار قالببافی ایران، افغانستان و ترکیه همچنان مقام و منزلت خویش را حفظ کرد و از این گذشته بر ذوق و سلیقه اروپاییان و آمریکاییها نیز تاثیر قاطعی نهاد. در زمینه تکنولوژی می توان از نظام آبیاری نام برد که به عنوان الگوتلقی شده است و لااقل در سراسر شوروی تحت عنوان «شیوه فرغانه» شناخته شده است.

تجارت آسیای میانه و ارتباطهایی که از دیرباز در اقصی نقاط برقرار کرده بود اکثراً در دست سارتهای بخارا و سمرقند قرار داشت: سارتهای بازرگانانی بودند اکثراً ایرانی نسب — با درصدی از سفدی نسبه در میانشان — که ترک زبان شده بودند. مرو و تاشکند از مراکز مهم تجاری به شمار می رفتند، بویژه تاشکند که از ۱۲۰۵ / ۱۷۹۰ به بعد از این لحاظ اهمیت بیشتری یافت. در طول قرنهای یازده و دوازده (هفده و هیجده میلادی) بازار تجارت که روسیه را هم در بر می گرفت رونق بسیار داشت. غازان با مراکز تجاری واسطه ای چون اوف و باشقیریه و بعدها اورنبورگ و هشترخان نیز با مراکز تجاری واسطه ای چون منقشلاخ اهمیت تجاری یافتند. از دیگر نقاطی که از طریق فرغانه با ماوراءالنهر تجارت داشتند ایران و حوضه تارم و تا اندازه ای هندوستان بود. اگرچه اورنگ زیب در ۱۱۰۸ / ۱۶۹۶ یک فرستاده روسی را به حضور پذیرفته بود ولی تجار روسی هنوز به طور مستقیم به هندوستان دسترسی نداشتند.

بدین ترتیب خانات آسیای میانه محصولات صنایع محلی و بافته های

خود را به مرغزارهای شمالی و روسیه می فرستادند. در مقابل صادر کردن پنبه و ابریشم، پوست بره های ایرانی، قالی و گاه و گداری سنگهای قیمتی کشورهای آسیای میانه (و نیز کشورهای جنوبیتر) پارچه، ساتین، خز، نقره (که از چین هم وارد می شد)، پرندگان شکاری و آلات و ابزار چوبی (سنجاق، میخ، ظرف و همچنین چماق) دریافت می کردند. علاوه بر این اجناس فلزی، تبر و اسلحه نیز وارد می کردند. این اجناس مخصوص دربار بود و غالباً در تبادل هدایا به دست می آمد احتمال داده می شود که شاید ورود طلای اروپایی از طریق اورنبورگ موجب ضرب مجدد سکه های طلا گردید. ضرب این گونه سکه ها از ایام مغول تا آن زمان منسوخ شده بود. از حوضه تارم، که معبر کالاهای چین و هند هم بود، بیشتر چای، ظروف چینی و نقره وارد می شد. با این حال کشف مسیر دریایی آسیای شرقی از اهمیت جاده ابریشم به نحوروزافزونی کاست. این امر باعث شد که حجم کالاهای تجاری منطقه نسبت به قرون وسطی افزایشی نشان ندهد و از توسعه و تحول تجارت جهانی در این ایام برکنار ماند.

### بخارا

خاندان شیبانی در بخارا، که مرکز قلمروی آنها محسوب می شد، کاملاً از بین نرفت. سلسله آنها از طریق یک نسب مادری ادامه یافت در ۱۰۰۷ / ۱۵۹۹ باقی محمد حاصل ازدواج یک شاهدخت شیبانی (خواهر عبدالله دوم) و شاهزاده ای موسوم به جان از خاندان هشترخانیان به تصرف میراث پدر بزرگ مادری خویش در ماوراءالنهر توفیق یافت. ولی در این میان برخی نقاط — بویژه تاشکند و شهر ترکستان (یاسی) — به دست قزاقها افتاد و بدین ترتیب برای مدتی طولانی از دایره نفوذ تمدن شهری اسلامی دور ماند. پس از مرگ عبدالله دوم در ۱۰۰۶ / ۱۵۹۸ بالاخره خراسان از نو تحت تسلط صفویان درآمد. اعضای خاندانی که باقی محمد بنیاد نهاد در اشاره به نام پدرش به «جانیان»،

ویا با اشاره به خاستگاهشان، به هشترخانیان موسوم بودند (هشترخان تلفظ تاتاری آستراخان بود). این خاندان سالها منطقه بلخ در جنوب جیحون را در تصرف خود داشت و ولایت عهد (وبه ندرت خود خان) در بلخ اقامت می کرد. تلاشهای مکرر امرای بخارا برای توسعه نفوذ خویش در جهت شمال غرب فقط برای مدت کوتاهی با توفیق همراه بود. چرا که با یورشهای مکرر قزاقها به سمت جنوب روبه رو بودند. امامقلی خان (۱۰۲۰ - ۱۰۵۳ / ۱۶۱۱ - ۱۶۴۳) در طول لشکرکشیهایش تا دهانه سیحون پیش رفت و حتی برای مدتی تاشکند را هم تصرف کرد و اهالی آن را از دم تیغ گذراند. پس از مرگ جانشین دوم او عبدالعزیز (۱۰۵۵ - ۱۰۹۱ / ۱۶۴۵ - ۱۶۸۰) که فرمانروای پرتوانی بود، دورانی از فروپاشی و تجزیه شروع شد که سرآغاز آن شورش مردم دره زرافشان بود. در حول و حوش سال ۱۱۲۱ / ۱۷۱۰ دره فرغانه از حیطة اقتدار بخارا خارج شد و دولت خوقند را تشکیل داد. اهمیت بخارا و امرای آن در ترویج اصول تسنن، ادبیات شیوا و نگارش تاریخ خاطرنشان گردید. بسیاری از دقایق این دوره، بویژه نکات مربوط به حوادث سیاسی، هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. زد و خوردهای مدام میان خانها (که تاریخ ایام حکمرانی برخی از آنها در دست نیست) و تیره های قدرتمند ازبک در کشور باعث تضعیف اقتدار مرکزی و امکان ناپذیر شدن هر گونه ماجراجویی سیاسی در خارج از مرزهای کشور گردید. رؤسای خاندانهای اشرافی به نحوروزافزونی مستقل می شدند - تحولی مشابه اهمیت فزاینده بیگهای دره ها<sup>۳۸</sup> در آناتولی اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم با این حال، و علی رغم کاهش ارزش مسکوکات در ۱۱۲۱ / ۱۷۰۹، زراعت (به علت اقدامات جدید در زمینه آبیاری) و تجارت رونق داشت. بخارا مهمترین مرکز مواد غذایی سراسر آسیای میانه گشته بود. تجار بخارایی در حوضه تارم و حتی در نقاط دوردست سیبری مراکز تجاری داشتند.



آنها در سبیری همدوش تجار تاتار فعالیت داشتند.

استقرار یک نظام بسیار قدرتمند توسط نادرشاه سنی مذهب در ایران باعث شد که ابوالفیض ۱۱۲۳ - ۱۱۶۰ / ۱۷۱۱ - ۱۷۴۷ امیر «جانی» آن سامان نواحی اطراف بلخ را از دست بدهد. جنگهای متعدد، آشوبهای داخلی و قحطی های پی در پی این دوران موج جدیدی از مهاجرت به فرغانه را برانگیخت. پس از این دشواریها امرای جانی به نحوروزافزونی تحت نفوذ منگیتها<sup>۳۱</sup>، که از خاندانهای نوکرباب آن سامان بود، قرار گرفتند. با قدرت گرفتن مراد معصوم شاه (۱۱۹۹ - ۱۲۱۵ / ۱۷۸۵ - ۱۸۰۰)، که با یکی از شاهدختهای خاندان «جانی» ازدواج کرده بود، سلطه امرای جانی تمام شد و نوبت به حکمرانی منگیتها رسید. اولین فرد قدرتمند از این خاندان محمد رحیم بیگ (فت ۱۱۷۱ / ۱۷۵۸) خود را در ۱۱۶۷ / ۱۷۵۳ خان لقب داده بود، ولی اعضای بعدی این خاندان خود را امیر می خواندند. ساخت اجتماعی کشور و نحوه توزیع ارضی در سلسله جدید هم تغییر نکرد. نفوذ اقشار مذهبی نه تنها کم نشد بلکه افزایش هم یافت. طلاب از اقصی نقاط روی به مدارس آوردند.

با این حال جنگهای خانگی با خانات مجاور ادامه یافت. حیدر خان ۱۲۱۵ - ۱۲۴۲ / ۱۸۰۰ - ۱۸۲۶ که در آغاز حکومتش بسیاری از اقوام خویش را به قتل رساند و با توسل به این گونه شیوه های وحشیانه مانع از بروز مناقشات درونی گردید، توانست در ۱۲۱۹ / ۱۸۰۴ حمله خیه را دفع کند و پس از این ماجرا نیز به نبردی طولانی و لجاجت بار علیه خانات خوقند دست زد. ولی هنگامی که شورش ازبکهای ختای قپچاق میان سمرقند و بخارا، که در واکنش به مالیاتهای سنگین و سربازگیری اجباری صورت گرفته بود، با پیشروی نیروهای خیه در ۱۲۳۷ / ۱۸۲۱ تا دروازه های بخارا مصادف گشت، وی خود را در وضعیت بسیار دشواری یافت. این شورش تا ۱۲۴۱ / ۱۸۲۵ ادامه یافت و

تنها پس از یک رشته نبردهای پیچیده پایان گرفت. سال بعد اقدام به شورش دیگری، و قیامی در خود سمرقند، باز هم ناکام ماند.

در این میان حیدر فوت کرد. لشکرکشیهای او و نیز مخارج هنگفت حرمش باعث شده بود که خزانه کشورتهی گردد. جانشین او نصرالله ۱۲۴۲ - ۱۲۷۷ / ۱۸۲۶ - ۱۸۶۰ همانند سلف خویش، راه خود را به سوی قدرت با جنایت گشود. مسافرین و جهانگردان آن روزگار از وی به عنوان امیری خودکامه و جباریاد می کنند که جمعی همانند خویشتن، و اکثر آبی اصل و نسب و فرومایه، را به عنوان یار و یاور گرد آورده بود. نصرالله قشون را تقویت کرد و توپخانه را توسعه داد و بر ضد همسایگانش وارد جنگ شد. از ۱۲۵۵ / ۱۸۳۹ به بعد چندین بار بر خوقند یورش آورد ولی هیچ یک از این حمله ها نتیجه قطعی به بار نیاورد. از ۱۲۵۸ - ۱۲۶۳ / ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۶ با خلیفه از در جنگ درآمد. تا جان در بدن داشت از جنگ برای تسخیر شهر سبز دست برداشت و در همان سالی که آن را فتح کرد درگذشت. نبردهای مدام بنیه کشور را تحلیل برده بود. بسیاری از ولایات بخارا - نه تنها شهر سبز بلکه آنچه اینک ترکستان افغانستان محسوب می شود و بلخ که از ۱۲۴۲ / ۱۸۲۶ ضمیمه بخارا گشته بود - عملاً در حیطه اقتدار حکومت مرکزی نبودند. مرو موقتاً به دست افغانها افتاده بود و بلخ نیز بالاخره در ۱۲۶۶ / ۱۸۴۹ ضمیمه افغانستان شد. افغانستان اینک با توانی روزافزون به عنوان یک قدرت میانه سربر آورده بود و خانات آسیای میانه را بتدریج از دور خارج می کرد.

روسها و انگلیسی ها که تحولات افغانستان را دنبال می کردند، اینک خانات آسیای میانه را بیش از پیش مورد توجه قرار می دادند و فرستادگانی را به دربار امیر بخارا گسیل می داشتند. با این حال مظفرالدین ۱۲۷۷ - ۱۳۰۳ / ۱۸۶۰ - ۱۸۸۵، فرزند و جانشین نصرالله، به هیچ وجه اجازه نداد که موضع

نبودند - مانع از استمرار جنگهای خانمان برانداز او علیه دیگر حکام گردد. تا ۱۲۸۳ / ۱۸۶۶ با خیوه جنگید و در ۱۲۸۲ / ۱۸۶۵ نیز یورش بی سرانجام بر تاشکند آورد. طولی نکشید که بار دیگر شهر سبز را از دست داد.

از اواسط قرن نوزدهم امپراتوری روسیه با اینکه در واقع همسایه دیوار به دیوار خانات بخارا به شمار نمی رفت ولی از سمت شمال بدان نزدیک بود. بنا بر تخمین مسافران و جهانگردان جمعیت خانات بخارا در آغاز قرن نوزدهم بین دو و نیم تا سه میلیون نفر بود که نیمی از آنها زارع و نیم دیگر دامپرور بودند. شهر بخارا حدود هفتاد هزار نفر جمعیت داشت (سه چهارم آنها فارسی زبان بودند) و ساکنین سمرقند حدود سی هزار نفر بودند و ثغور خانات بخارا به نقاط ذیل ختم می شد: ترکستان افغان، حصار (که اینک بخشی از تاجیکستان است) تا مدخل غربی حوضه فرغانه - در این نقطه برای تصرف اوراتوبه<sup>۴۰</sup> و حتی خجند نبردهای متعددی با خانات خوقند رخ داد - و بالاخره تا شهر ترکستان. شهر مرو در حوالی ۱۲۴۱ / ۱۸۲۵ به دست خانات خیوه افتاد.

بخارا در برابر پیشرفت تدریجی روسیه از شمال و بر اثر شکستهایی که متحمل گردید و ادار شد که در ربیع الاول ۱۲۸۵ ژوئیه ۱۸۶۸ تحت حمایتی امپراتوری روسیه را بپذیرد و بخش عمده ای از قلمرو خود را از دست بدهد. از جمله نقاطی که از دست رفت سمرقند بود که اندکی پیش از گردن نهادن بر تسلط روسیه در ۲۰ ذیقعد ۱۲۸۴ / ۱۴ مارس ۱۸۶۸ به اشغال ژنرال کاوفمان<sup>۴۱</sup> در آمده بود. در عوض امیر بخارا توانست با حمایت روسیه بر حیطة اقتدار خویش در جنوب خانات اندکی بیافزاید. در آن مرحله از تسلط روسیه خانات بخارا از لحاظ مسائل دینی و امور داخلی کشور بر همان مسیر گذشته حرکت می کرد ولی دیگر در زمینه سیاست خارجی آزادی عمل نداشت.

### خوقند

در طول جنگها و آشوبهای پی در پی سالهای آخر قرن هفدهم میلادی (یازدهم - دوازدهم هجری) مناطق اطراف خوقند، بویژه حوضه فرغانه که قلب این خطه به شمار می رفت، به نحوروزافزونی از بخارا مستقل گردیده بودند. حوضه قسمت میانی رود سیحون که در پناه کوهستانها قرار گرفته بود، و از این رو کمتر از دیگر مناطق شمال و غرب در معرض تاخت و تاز جونگهارها بود، به مامن و مأورای رانده شدگان تبدیل شد. بسیاری از این رانده شدگان تجارب بسیار با خویش به ارمغان آوردند و این مهاجرت در دگرگونی ریشه ای ترکیب نژادی فرغانه تأثیر بسیار گذاشت. در قرن نهم (پانزدهم میلادی) نحوه توزیع جمعیت ترکها و سارت های (یعنی ایرانیان، تاجیکها) که در این منطقه زندگی می کردند از این قرار بود: ترکها اکثراً در اندیجان و سارتهای در حول و حوش مرغینان<sup>۴۲</sup> و سوخ<sup>۴۳</sup> جای گرفته بودند. در اوایل قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) ازبکها و در اواخر آن قرن قرقیزها بر صحنه ظاهر شدند. در طول قرن هجدهم (دوازدهم هجری) این دو قوم بتدریج اما به صورتی پیوسته نخست در دامنه سلسله جبال آلائی<sup>۴۴</sup>، سپس در رشته کوهستانهای شرق و شمال شرق منطقه جای گرفتند. سپس نوبت به قپچاقها رسید. قپچاقها از لحاظ زبان بخشی از ازبکها به شمار می رفتند ولی از نظر ساخت اجتماعی بیشتر با قرقیزها تشابه داشتند. علاوه بر این مجموعه متنوع نژادی، در قرن هجدهم گروهی از سارتهای سمرقند و بخارا، ازبکهای مناطق مورد هجوم جونگهارها، و همچنین گروهی از قراقپاقها و دیگر طوایف ترک بدانجا مهاجرت کردند. پس از سیطره چینی ها بر حوضه تارم ۱۱۷۳ / ۱۷۵۹ نیز گروهی از مهاجرین ترک و عرب فرا رسیدند.

آشکار بود که بسیاری از این مهاجرین با خانان بخارا پیوندی نداشتند، لهذا جدایی سیاسی دره فرغانه به ریاست شاهرخ (فت ۱۱۳۵ / ۱۷۲۲ - ۱۷۲۳)

یکی از اولاد ابوالخیر شیبانی، را به راحتی پذیرا شدند. خاندانی که به قدرت رسید قابلیت خود را نشان داد؛ توسعه شهرها را تشویق کرد، با احداث نهرهای آب، و اصلاحاتی چند کشاورزی و پرورش کرم ابریشم را مورد حمایت قرار داد و روابط تجاری مهم، بویژه با ترکستان شرقی را تحت نظارت قرار داد. حال با اینکه بتدریج از نفوذ خاندانهای خوجا کاسته می شد ولی خردی حیطة اقتدار حکومت تا سالها قدرت خاندان حاکم را محدود نگاه داشت. پس از تسلط چینی ها بر ترکستان شرقی در ۱۱۷۳ / ۱۷۵۹، خوقند که به علت اغتشاشات گوناگون داخلی تضعیف شده بود، وادار گشت که - لاقبل، در ظاهر - حاکمیت چینی ها را تصدیق نماید. گذشته از خوقند چند حکومت کوچک دیگر نیز وجود داشت. این خود نشانه آشکار این واقعیت بود که هنوز عناصر گوناگونی که جمعیت دره فرغانه را تشکیل می داد در یکدیگر ادغام نشده بود. در قرن نوزدهم بود که نوعی نزدیکی تدریجی، حتی میان ازبکها و تاجیکها، به وجود آمد. مع هذا طوایف دیگری چون قپچاقهای کوچرو در خلال قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) سازمان خود را حفظ کردند - تضمینی بر اینکه نفوذ و قدرتشان کاستی نگیرد - و از هر گونه تماس با ازبکها احتراز ورزیدند، هر چند که از لحاظ زبانی پیوند نزدیکی با آنها داشتند. خجند و دره های کوهستانی جنوب غربی خوقند در دست ایرانیها بر جای ماند؛ ساکنان این منطقه را اکثراً تاجیکهای کوهنشین تشکیل می دادند.

وحدت سیاسی دره فرغانه تحت سرپرستی خان خوقند در قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم) حاصل شد. این وحدت با پیروزی عالم خان ۱۲۱۴ - ۱۲۲۴ میلادی / ۱۷۹۹ - ۱۸۰۹ و بنا به قول نالیوکین<sup>۴۵</sup> (۱۲۳۲ - ۱۲۲۳ / ۱۶ - ۱۸۰۸) بر تعدادی از مخالفان آغاز شد. وی با تقویت اوراتوبه و جیزک<sup>۴۶</sup> (در منتهی الیه جنوب غربی دره فرغانه) در برابر بخارا زمینه اقتدار حکومت خوقند و انحطاط

تدریجی بخارا را فراهم کرد. در طول قرن نوزدهم خانات بخارا در مقایسه با خوقند و همچنین خیوه تقریباً به صورت مستمر بخشهایی از قلمرو خود را از دست داد.

ولی بیگ های خوقند از اقتدار روزافزون خان خود نگران بودند چرا که بخوبی می دانستند که افزایش قدرت او به کاهش نفوذ آنها منجر خواهد شد. از این رو بارها از همکاری در لشکر کشی های او امتناع ورزیدند و عالم خان وادار شد که قوای جدیدی مرکب از تاجیکها را به خدمت فرا خواند. با تشکیل این نیروی جدید از اهمیت و اعتبار رؤسای طوایف مختلف کاسته شد و دیگر مانع مهمی به شمار نمی رفتند. حال عالم خان می توانست در جهت توسعه متصرفات خود اقدام کند. در آغاز روی به سمت شمال گذاشت و در ۱۲۲۳ / ۱۸۰۸ تاشکند را با جمعیتی معادل هفتاد هزار نفر تصرف کرد. تاشکند از لحاظ تجاری، بویژه در جهت اورنبورگ، مرکز مهمی به شمار می رفت. تا پیش از این تاشکند اسماً بخشی از بخارا محسوب می شد ولی در عمل تحت اقتدار اشراف حاکم خوجا قرار داشت. قزاقهای این منطقه تمایلی به تبعیت از غیر نداشتند، این بود که دست به شورش زدند. ولی عالم خان در زمستان سخت سالهای ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ / ۱۸۰۸ - ۱۸۰۹ شورش را سرکوب کرد. اما او در ۱۲۲۴ / ۱۸۰۹ یا ۱۲۳۲ / ۱۸۱۶ به قتل رسید. مورخین مرگ وی را «نتیجه ظلم و ستم او» ذکر کرده اند، ولی شاید حقیقت امر در حسادت ازبکها به قشون تاجیک او نهفته باشد.

عمر (۱۲۲۴ [۱۲۳۲] - ۱۲۳۸ / ۱۸۰۹ [یا ۱۸۱۶] - ۱۸۲۲) برادر عالم خان که به جای او نشست، خود را امیرالمؤمنین (لقب دیرین خلفا) خواند. مورخین در ستایش او بسیار نوشته اند. تکیه گاه او نیروهای سنتی، اقشار روحانی و رؤسای طوایف مقتدر آن سامان بود. در تشویق ادبیات هم سعی بود، ولی ادبیاتی که از سطح مدیحه سرایی نمی توانست تجاوز کند. خود عمرخان هم

طبع شعر داشت.

علی رغم آنکه شهرسبز نیز به یاری عمرخان آمده بود، نبردهایی که برای تصرف اوراتوبه و دیزک صورت گرفت به نتیجه قطعی نرسید و بخارا هم دوباره بر سمرقند مسلط شد. در این میان در بهار ۱۲۳۰ / ۱۸۱۴ شهر ترکستان و اطرافش به دست عمرخان افتاد. شهر ترکستان تا آن زمان رسماً بخشی از بخارا محسوب می شد ولی عملاً تحت فرمان یک امیر قزاق به صورت مستقل اداره می گردید. اینک حتی سران طوایف قزاق مناطق دوردستی چون هفت رود نیز سر به فرمان خان خوقند نهاده بودند. مع هذا آنان در عین حال که در کل تابع خان محسوب می شدند در اداره امور داخلی خود گردان بودند، ولی عمرخان از ۱۲۳۳ / ۱۸۱۷ به بعد سعی کرد که با احداث قلاعی چند در آن منطقه سلطه نسبتاً متزلزل خود را استحکام بخشد. طولی نکشید که این قلاع به صورت مراکز دادوستد توسعه یافت و مدارس و مساجدی در آنها احداث شد. این مراکز بودند که در ۱۲۳۷ / ۱۸۲۱ سرکوب شورش قزاقهای شمال تاشکند را میسر و ممکن ساختند.

محمدعلی (یا به تلفظ معمول مدلی) فرزند و جانشین عمرخان در ۱۲۳۸ / ۱۸۲۲ به سن دوازده وارث تاج و تخت پدر شد. وی در ۱۲۴۷ / ۱۸۳۱ مناطق کوهستانی جنوب را بر متصرفات پدر افزود. در این مناطق تاجیکها در همان حال و هوای دیرینه پدرشاهی به دامپروری و استخراج طلا روزگار می گذراندند؛ مردان تاجیک هم غالباً در ایام تابستان به عنوان کارگر فصلی به منطقه دره فرغانه می رفتند. تعدادی از نجبای تاجیک نیز هنوز مقام و مرتبه خویش را داشتند. خود کامگی روزافزون محمدعلی، که آشکارا اوقات را بیش از پیش صرف باد و عشرت می کرد و توان کشور را در حملات بی نتیجه بر استحکامات عملاً مستقل مرزهای دیزک و اوراتوبه هدر می داد باعث شد که مردم در ۱۲۵۵ / ۱۸۳۹ به رهبری علما از بخارا امداد بخواهند. [قوای بخارا]